

تعلّی و خود پسندی در شعر عرفی شیرازی

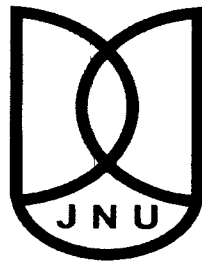
(مقاله برای دریافت پیش دکتری)

نگارش

محمدآفتاب عالم

استاد راهنما

دکتر اخلاق احمد انصاری



مرکز مطالعات فارسی و آسیای مرکزی

دانشکده مطالعات زبان و ادب و فرهنگ

دانشگاه جواهر لعل نهرو

دهلی نو-110067

2012

Jawaharlal Nehru University

New Delhi-110067



Centre for Persian & Central Asian Studies

School of Language, Literature & Culture Studies

27th July, 2012

DECLARATION

I declare that the dissertation entitled “**Sublimity and Egotism in Urfi’s Poetry**” submitted by me for the award of the degree of MASTER OF PHILOSOPHY of Jawaharlal Nehru University is my own work. The dissertation has not been submitted for any other degree of this University or any other University/Institution.

Md. Aftab Alam

(Research Scholar)

CERTIFICATE

We recommend that this dissertation be placed before the examiners for evaluation.

Dr. Akhlaque Ahmad Ansari

Supervisor

CP&CAS/SLL&CS/JNU

Centre For Persian &
Central Asian Studies
SLL&CS
Jawaharlal Nehru University
New Delhi-110067

Prof. Z.S. Quasmi

Chairperson

CP&CAS/SLL&CS/JNU



Chairperson
Centre of Persian & Central Asian Studies
SLL & CS
Jawaharlal Nehru University
New Delhi-110067

تقدیم به

مادر

و

پدر

فصلنامه

- 3-1 پیشگفتار
- 34-4 فصل اول:
احوال و آثار عرفی شیرازی
- 65-35 فصل دوم:
تعلی و خود پسندی در شعر فارسی
- 85-66 فصل سوم:
تعلی و خود پسندی در شعر عرفی شیرازی
- 92-86 حواشی
- 98-93 نتیجه گیری
- 100-99 منابع و ماخذ

پیش گفتار

یکی از بزرگترین شعرای دربار اکبر شاه عرفی شیرازی بود. وی یکی از برجسته ترین شعراء فارسی بشمار می رود.. در قرن دهم هجری بمطابق شیزدهم هجری عرفی در سخنوری معروف شد کرد. وی طوری ابداع معانی و حسن ترکیب درشو خود نمود که مخزن گوش جهانیان را خیره کرد. اهل عراق و فارس و خراسان و شیراز و ترکستان و هندوستان و اقصای بلاد عالم با سخنوری و تازه گویی و ندرت بیان سخنی او قابل و معترف گشتند.

عرفی در سبک هندی شعر هومی سرود که این طرز بیجای خود شیرین و متن است بتأثیر همین عذوبت و شایستگی صیت سخن عرفی در آن دوره بسیار مقبول گشت. در تذکره ها ذکر شود که عرفی در عهد طفولیت در شعر گوئی مهارت بدست آورده بود از اشعارش هویدا فی گردد که خود پسندی و خودستائی پیدا گشت. وی در برابر خود همه شعرای متقدمین و معاصرین را کوچک و کمتر می داشت حتی که شعراء عرب را کمین و کمتر می پنداشت.

معاصرین عرفی هم این تعلی و خود پسندی عرفی را نائید کرده اند و بسیاری از معاصرین وی به همین دلیل از عرفی حسد برده اند. شبلی نعمانی هم در "شعرالعجم" طرف این نکته اشاره

کرده است که بین فیضی و عرفی، ارتباط دوستانه بود ولی بعداً بسبب غرور و تعلی عرفی ، فیضی قطع تعلق کرد ولی از خصایص شاعرانه عرفی را انکار نمی کند بلکه می پذیرد.

در باره تعلی و خود پسندی عرفی این هم گفته شده که تعلی و خود پسندی و برتری عرفی در برابر شاعران متقدم به قصد تحقیر و استخفافی نداشته بلکه تلویحاً مقام ادبی آنها را ستوده است. این مسئله ادبی و اختصاص این شاعر که بعنوان از تعلی و خود پسندی درباره عرفی باعث گردید که من تعلی و خود پسندی عرفی شیرازی را به دریافت مدرک پیش دکتری برگزیدیم. من در این مقاله سعی کرده ام که حقایق را روبروی خوانندگان واضح نمایم. مقاله من مشتمل بر پیشگفتار، سه فصل، نتیجه گیری و کتاب شناسی است.

در فصل اول از احوال و آثار عرفی شیرازی بحث شده است

در فصل دوم از تعلی و خود پسندی در شعر فارسی ذکر می آمده است

در فصل سوم از تعلی و خود پسندی عرفی شیرازی سخنی آمده است.

در پایان این مقاله منابع و مأخذ که آ آنها استفاده شده به ترتیب حروف تهجی نوشته شده. به پایان رسیدن این مقاله پیش دکتری من از استاد راهنمایی خود دکتر اخلاق احمد انصاری تشکر می کنم که راهنمایی این مقاله را قبول نمودند و دوران مقاله نویسی از من کمک و یآوری کردند و هیچ گاهی به دشواریها پیش آمده به حل آن های پرداختند.

من از خانم پروفسور ذاکره قاسمی, رئیس مرکز مطالعات فارسی از استادان مرکز مطالعات فارسی و آسیای تشکر می کنم که از اینها درس گرفته ام.

در این موقع من از همه دوستان و رفیقان واحباب وهمشیره خودم را هم تشکر می کنم که کمک و معاونت آنها, این مقاله به پایان رسیده است .

محمد آفتاب عالم

دانشگاه جواهر لعل نهرو

دهلی نو 110067

27/07/2012

فصل اول

احوال و آثار عرفی شیرازی

عرفی در نظر علامه اقبال که ترجمه آن را پرفسور دکتر ولی الحق
انصاری کرده.

ز فکر خویش عرفی ساخت ایوانی که بر شانش

شود قربان حیرت خانه سینا وفا رابی

رقم زد بر قضای عشق تحریری که از فیضش

برون آیند از دل تابدیده اشک عنابی

دلم روزی به پیش تر بتش زانسان گله کرده

ندارد عالم اکنون آن همه اسباب بیتابی

مزاج اهل عالم را چنین تغییر پیش آمد

که از این خاکدان رخصت شد آن انداز سیمایی

فغان نیم شب از شاعران با شد وبال جان

چو ابل بزم آگه نیستند از لطف بی خوابی (۱)

عبد الباقی نها وندی و ناظم تبریزی بر کلیات عرفی نوشته شده از
جمله مهم ترین مراجع احوال زندگانی عرفی بشمار می رود طبق اطلاعاتی
که از این مراجع به دست می آید عرفی شیرازی به یک خانواده برجسته
شیرازی بستگی داشت - نام پدر جمال الدین سیدی و بلقب چادر باف
معروف بوده اسم پدرش زین الدین علی بلوی بود و به منصب وزارت
داروغه شیراز انتصاب داشته است - در بار سنه ولادت عرفی همه تذکره
نویسان خاموش هستند اما اکثریت آنان اتفاق دارند که عرفی در سن سی و

شش سالگی در گذشت از این رو می توان نتیجه گرفت که او در سنه ۳۶۹ چشم بجهان گشوده باشد - دربار ه اسم عرفی هم اختلافاتی در بیانات تذکره نویسان معاصر وجود دارند- تقی اوحدی نام او را جمال الدین سیّدی نوشته و عبدالباقی نها وندی سیّدی محمد ضبط کرده است و عبد النبی فخر الزمانی محمد حسن می نویسد- در این صورت ممکن است که نام اصلیش سیّدی محمد حسن و لقبش جمال الدین باشد - (۲)

در باره وجه تسمیه عرفی نوشته اندک چون پدرش در شیراز بدعاوی حقوقی و جزائی مردم رسیدگی می کرده و تصدّی دیوان محاکمات را داشته باین مناسبت این اسم را برای خود انتخاب کرده است عبدالباقی نها وندی گفته است که پدرش وزیر داروغه شیراز بوده بمناسبت شرعی عرفی که پدرش به عهده داشت او برای خود تخلص عرفی گرفت- (۳)

قدر مسلم عرفی غیر از شخصیت آبا و اجدادی پدرش از معارف شیراز بوده است عرفی در غالب ابیات خود طرف آن اشاره می کند:

این جوهر ذات از شرف نسبت آباست

سو دست به ابر این در اگرچه سریم را

تا گوهر آدم نسیم باز ناستد

ز آبای خود از بشمرم اصحاب کرم را (۴)

فغان ز خامه عرفی که کمترین طغراش

شکست خامه مانی و کلک یا قو تش

خراب زمزمه تازه توام عرفی

که عقل ازین نفس تازه مست می گردد

(۶)

خراب معرفت عرفیم که بر سخنش

به شهر قدس ادیب عقول می گردد

نامه ام داده نشان از چمن گلشن وحی

خامه ام کرده زبان در دهن شاید راز

اگر بیان خانی خان [مولى منتخب اللباب] را در ست فرض کنیم

که می گوید عرفی شیرازی آن قدر طبع رسا داشت که در شروع ایام از

تحصیل علم و درس از اکثر کتب متداوله فارغ شده او فارغ التحصیل

دروس متداوله بود. به علاوه از خود کلام عرفی بر می آید که در علوم

عقلیه مهارت کامل داشته و بر افکار حکیمانه خود ناز می کرده چنانکه خود

گوید:

زبر بنر که زلم لاف امتحان شرط است

بیازمای ، مکن پیش از امتحان انکار

بلی کلیم و کاذب نبوتم؟ کو نیل

بلی خلیلم و نا پخته دعوتم ، کو نار؟(۷)

در مورد استادان عرفی از بیانات تقی اوحدی بمین قدر اطلاع بدست می آید معلوم که او با مولانا حسین کاشی ارادت داشت و پیش رفتی که در آغاز کار در بنر شعر بدست آورد مبرون تربیت مولانای مزبور بوده اما پس از ورودش به بند حکیم ابو الفتح گیلانی و عبد الرحیم خانخانان در تربیتش سهم داشتند -

در طول حیات عرفی در ایران مطالبی از احوال عرفی از نویسنده ای به دست نیامده ولی از کلام عرفی پیدا است که او به تهران و نیز به نجف اشرف رفته است . چند قصیده غیر معروف در مدح اعضای خانواده صفوی مثل شاه اسماعیل دوم و شهزاده پری خانم یافت می شود و از آن می توان استنباط کرد که او در پای تخت [اصفهان] بوده است-

در مورد ورود عرفی به بند روایات معاصرین با هم اختلاف دارند ولی درست همان است که عبد الباقي نوشته . یعنی تشویق و سرپرستی امرای بند اول او را به دکن کشاند و سپس به فتح پور سیکری رسید . سبب به دکن آمدن او نه فقط این است که از راه دریا ، دکن از شیراز نیز دیک تر است بلکه قبل از ورودش هم وطنش حکیم فتح الله شیرازی که طبق بیانات قدرت الله شوق ، مو لف [جام جهان نما] عرفی مبتدی او بود در آن سر زمین اقامت داشت ولی متأسفانه وقتی که عرفی به دکن رسید فتح الله شیرازی از دکن به فتح پور رفته بود-

در دکن عرفی در احمد نگر اقامت داشت ولی به گفته امین احمد رازی ، مولف بفت اقلیم در آن ولایت او را ترفی چنان که ست دست نیاورد . لیبابریں متوجه به فتح سکری گردید.

و در تاریخ ۹۱ ربیع الاول سال ۳۹۹ هجری قمری به فتح پور سیکری رسید و به گفته عبد القادر بدایونی بیشتر از همه با شیخ فیضی آشنا شد و الحق شیخ هم با او خوب آمد . و آخر بنا بر وضع قدیم شیخ که با هر کس بفته ای دوست بود در میانه شکر آنها افتاد و او به حکیم ابو الفتح ربطی پیدا کرد . در آن زمان طبق تو صیه حکیم ابو الفتح عرفی قصایدی در مدح عبد الرحیم خانخانان گفت و هم در آن هنگام به دربار اکبر و شایزاده سلیم راه یافت پس از در گذشت ابو الفتح در سال ۷۹۹ هجری قمری عرفی به خانخانان پیوست و این رابطه تا واپسین دم حیات عرفی ادامه داشت .(۸)

وفات و مدفن عرفی

عرفی در اواخر ایام عمر خود در لاهور بسر برد و در آنجا نیز مورد حسادت برخی از حاسدان قرار گرفت و طبق بیانات ابو الفضل مرگ او در همان شهر در سال ۹۹۹ هجری قمری در ماه امرداد به تاریخ بجده اتفاق افتاد . عبد الباقی نها وندی هم آن را مورد تایید قرار داده می نویسد و به تاریخ شوال ۹۹۹ در لاهور دار فانی را وداع گفت ! در مورد در گذشت عرفی تذکره نویسان انواع روایت با و حکایت با را آورده اند بعضی با می گویند که حسودان وی او را زبر دادند برخی فیضی را متهم به قتل او می کنند. او بعضی با می گویند که به علت عشق

وی به شهزاده سلیم او را مسموم کردند اما از بیانات معاصرانش این داستانها بی سروته و لغوبه نظر می آید و واقعیت تنها همین قدر است که او به مرض اسهال در گذشت و در هنگام مرگ سی و شش سال داشت. (۹)

در باره تدفین عرفی همه تذکره نویسان اتفاق دارند که در لاهور صورت گرفت ولی

کشن چندر اخلاص در تذکره خود "همیشه بهار" اضافه کرده که وی در مقبره حبیب الله به خاک سپرده شده اما این تدفین وی موقتی بود و در سال هزار بیست و هفت هجری (۱۰۲۷-۷۳۰۴)

استخوانهای او به نجف اشرف انتقال داده شد و طبق بیان عبد النبی فخر الزمانی این کار را میر صابر اصفهانی انجام داد. این بیان با محمول بر احتمال هستند. (۱۰ م)

در مورد مشرب و عقاید مذهبی عرفی روایات گونا گونی نقل شده کسانی او را ملحد و دشمن خدا قرار داده اند و کسانی مذهب او را شیعه یا سنی ثابت می کنند و لی بسیاری از اشعار و پاره های نثر که همه در آثار او موجود هستند معلوم می شود که عرفی نه فقط موحد بلکه پیرو شرع اسلام هم بود و پیروی بزرگان دین و صاحبان فضیلت و عرفان را برای رسیدن به منزل حقیقت لازم می دانست چنانکه در قصیده ای معروف خود گفته:

نگنجد نور خورشید ازل در ظرف بریده

به آب دیده مردان نگر تا عکس آن بینی

تو خفاشی ، ز نور مه قیاس نور خورمی کن

ترا سود این بود ، گر نور خور بینی زبان بینی

نظر از پیشگاه شرع در کاخ حقیقت کن

تو کژ اندیشی آن بهتر که صد از آستان بینی

(۱۱)

قصاید او در نعت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم و منقبت امیر المومنین

امام المتقین علی ابن ابی طالب هم شاید هستند که او شخصی مذهبی و پیرو

شرع اسلام بود و از قصیده دیگر که با این مطلع آغاز می شود:

کردم ز شراب ناب توبه

و ز کرده نا صواب توبه

سی سال ز نفس معصیت زاد

اکنون دهمش سراب توبه- (۱۲۶)

پیدا ست که در سن سی سالگی او ازباده نوشی و دیگر منهیات توبه

کرده. مسئله شیعه بودن یا سنی در کلامش مبهم است و در خیال این نو

یسنده او فقط مسلمان بود. بالاتر از تشیع و تسنن و به طبقه اهل عرفان

بستگی داشت چنانکه از رساله نفسیه و قصاید و

غزلیات و هم مثنویات روشن است - تعظیم همه ادیان مشربش و

جستجوی حقیقت و تلاش حق مطابق اصول دین اسلام مسلکش بود و صدبا

شعر او بر این دلالت می کنند و فقط

چند تا از آنها اینجا نقل می شود.

عاشق هم از اسلام خراب است و هم از کفر

پروانه چراغ حرم و دیر نداند (۱۳)

ابلیت عرفی زمین یاب که او را

در مزبب و ملت به کسی جنگ نبوده ست

چنان با نیک و بد عرفی بسر کن کز پس مردن

مسلمانان به زمزم شوید و بندو بسوزاند (۱۴)

از رنگ و بو نورم ولی در روزه بهر باغیان

با یا سمن و رزم ادب تعظیم شمشادش کنم

اخلاق و عادات عرفی

درباره اخلاق و شخصیت عرفی هم روایات گوناگون ذکر شده اند کسانی هستند که اخلاق عرفی را بلند کردار، مردی خوش طبع و ظرافت دوست گفتاند. از میان آنان تقی الدین کاشی و فیضی و علاءالدوله کافی قزوینی هستند ولی کسانی هستند که عرفی را مغرور صاحب خود ستانی عجب و نخوت و خود بین، بی ادب و ملزم به بی ادبی و زبان طنز گشودن در حق پیشنیان داشته، در میان ابو فضل، خواجه نظام الدین، ملا عبدالقادر بدایونی، عبدالنبی فخرالزمانی و عبدالباقی نهاوندی هستند.

فیضی مداح اخلاق او هست و درباره آن در یکی از نامه ها نوشته "به

حق دوستی که ازین عظیم تر سوگندی نمی داند که به بلندی و فور

قدرت و ایجاد معانی و چاشنی الفاظ و سرعت فکر و دقت نظر فقیر
کسی را چون او ندیده و نشنیده و از تهذیب اخلاق چه گوید که از خاکی نهاد
شیراز ذاتی می باشد نه کسی ” (۱۵۶) ولی شبلی نعمانی درباره مصاحبت او
با فیضی دکنی می نویسد “فیضی بعلت نخوت غرور عرفی ناچار شد از او
قطع تعلق کند” (۱۶۶) ولی آنجا که فیضی

مناعت و بزرگی عرفی را تائید می کند، شبلی می گوید “شاید این
مربوط به ملاقات ابتدائی باشد که هنوز تجربه درستی از اخلاق او به دست
فیضی نیامده بود و الا با او طرح دوستی نمی ریخت” (۱۷۶)

نویسنده مقاله در زبان اردو بعنوان “عرفی شیرازی” درین باره
بحث آمده است و به نتیجه ای رسیده که خود بینی و “زبان طنز گشودن در
حق باستانیان” هم به عرفی تهمتی است در آن دور شایبشاهی بیچاره شاعر
نمی توانست که چیزی جز مدح ممدوح و سرپرست خود بگوید اگر کسی
پیش ممدوحان خود به این طور نغمه سرا می شود:

من مدح گرم لیک نه هر جائی و طامع

گردن نه نهم منت هر بذل و کرم را

دستان نزنند بلبل من بر گل هر شاخ

باید گل خورشید مر این صوت و نغم را

یک منعم و یک تعمت و یک منت و یک شکر

صد شکر که تقدیر چنین راند قلم را

گر جاهکی آوازه دهد این چه ترانه است

حاجت ببراز پیش، چه بسیار چه کم را (۱۸*)

بیچاره چاکران و مصاحبان هر جایی و طامع از این طور کلام جز خودبینی و غرور چه توانند فهمید؟ حق این است که هر آنچه ما به غرور و خودبینی شمرده، حقیقتاً اظهار شرافت نفس و مناعت و نمونته فخریه نگاری است که در آن عرفی حتی از خاقانی گوی سبقت برده.

ولی حقیقت این است که خصوصیات اخلاقی عرفی حس خود ستائی و غرور زیاد از حد اوست که تمام شعرای بزرگ گذشته ایران و حتی فصحای عرب را در مقابل خود کوچک شمرده است :

انصاف بده بو الفرج و انوری امروز

بهر چه غنیمت نشمارند عدم را

دم عیسی تمنا داشت خاقانی که بر خیزد

به امداد صبا، اینک فرستادم، بسروانش

در کندی شمسیر زبان قاتل سیفم

در پره اندیشه خردپوش ظهیرم

از اوج سخن بهر فرود آمدن طبع

برداشتم این نغمه که اعشی و جر یرم (۱۹*)

اغلب تذکره ها درباره اخلاق و عادات عرفی خود ستائی و غرور عرفی اشاره کرده اند چون قسمت عمده آثارش شامل همین خود ستائیهاست .

بدیهی است روش اخلاقی بر کسی را باید با مقتضیات

شخصی و تجارب سنی او

مقا یسه کرد کسی که در عنفوان جوانی این همه شهرت و محبوبیت کسب کرده - در نظر عبد الباقی نها وندی به اندک فرصتی دانای رموز شده و ترقی ما لا کلام در منظوماتش بهم رسیده چطور می توایم فروتنی صائب را که محصول پنجاه سال تجربه است از او انتظار داشته باشیم اقتضای جوانی غرور و سرکشی است و این از غزائر طبیعی انسان است معذالک غرور عرفی بیچگاه توام با خود پسندیده ی جاہلانہ نیست. غرور او متکی به ہنر اوست ہما نطور کہ این شیوہ بین اکثر شعری ما قبل و ما بعد او جاری بوده است ماخود مان در زندگی روز مرہ بہ اخلاق و عادات مختلفی بر خورد می کنیم و می بینیم آدمہای فہمیدہ ای کہ کمی جرئت و شہامت دارند ہیچوقت زیر بار تحمیل کسی نمی روند و حتی الا مکان حرف غلطی را تصدیق نمی کنند عرفی از نظر قوہ فہم و استدراک و حس جرئت از ہمین دستہ است بہ چیزی کہ معتقد می شود صاف و بی پردہ می گوید و لو شخصیت خودش باشد وانگہی غرور ہای عرفی ہمہ در عہدہ شایستگی ہای اوست

زہر ہنر کہ ز نم لاف امتحان شرط است

بیازمای و مکن پیش از امتحان انکار

بلی کلیم، کاذب نبوتم؟ کو نیل

بلی خلیل، نا پختہ دعوتم، کو نار (۲۰ م)

عامل دیگری که ممانعت عرفی را به تکبر و نخوت منسوب کرده سعایت و حسادت شعرای همسلك اوست که مکرر از آنها شکایت می کند:

یوسف نفس مرا از آسیب اخوان باز دار

کین حسودان مروت سوز باز این بیگناه

با فریب غول بمرزاندند در راه سلوک

با فساد گرگ انبازند در نزدیک چاه

(۲۱)

حسادت و کینه توزی معاندان عرفی تا دم واپسین او تا بنگامی که او در بستر او شادی کنان لا حول می گفته اند و در دل مرگ او را آرزو داشته اند عرفی در بمان التهاب و شدت تب که :

ز نبض جستم از بس بوا تموج یافت

ز نبض موجی نتوان شناختن محور

گرفته مالک دوزخ بدست قاروره

که بهر دوزخیان شربتی برد بسفر

نرفته یک سر مو درد و بر سر بالین

ز نسخه بای اطبا نهاده صد دفتر

باز آنها را شناخته و می گوید :

یکی بریش کشد دست و کج کند گردن

که روزگار وفا با که کرد جان پدر

یکی بنر می آواز و گفتگوی حزین

کند شروع و کشد آستین بیدیه ترک

یکی بچرب زبانی سخن طراز شود

که ای وفات تو تا ریخ فوت اهل بئر (۲۲)

تا در پایان که می خوابد از آنها انتقام بگیرد:

خدا ای عز و جل صحتم دبد بینی

که این منافقان را چه آورم بر سر (۳۴)

عرفی در باره اساتید بزرگ سخن را در مقابل قدرت خود کوچک دانسته در انشاد سخن قصد تحقیر استخفافی نداشته بلکه تلویحاً مقام ادبی آنها را ستوده است چون قرینه عظمت خود را در قیاس با آنها فرض کرده و این تحقیر نیست بلکه اقرار ضمنی است به بزرگی عظمت آنها - استغنی طبع و عزت نفس یکی از خصایص بارز عرفی است ، در آثار شعرای عهد صفوی با لا خص پیر وان سبک بندی یک نوع علو همت و عزت نفسی است که حاضر نیستند به کسی سر فرود بیاورند و بی احتمال قوی رسوخ و غلبه این فکر شکست بازار شعر در بار صفویه و شیوع و رواج آن در بین مردم بوده است به اصطلاح منبع الہام شاعر محرومیت و ناکامی بای شده که جای خود را از بوسه زدن به رقاب فرما نر وایان قہار برقت عواطف عزت نفس داده است :

گر مرد ہمتی ز مروت نشان مخوان

صد جا شهید شو ، دیت از دشمنان مخواه

تا خون دل تو ان خوردای تشنه کرامت

نزدیک لب میاور آب زلال مردم (۴۴)

اخلاق و صفات عرفی بطوری که از آثارش پیدا ست غیر از

مناعت و عزت نفس و حماسی های غرور آمیز نو سانات عجیبی دارد مثلا

یک جا به مهمل گونی های مردم جاہل وقعی نمی گذارد و می گوید:

جاہل بیہودہ گو را مانع ہنیاں مشو

گوش کن تاہر سرد ستار روم وری شود (۴۵)

و در جای دیگر از خدا می خواہد کہ منافقان و بد اندیشان

خود را پاداش بدهد:

خدای عز و جل صحتہم بده بینی

کہ این منافقان را چه آورم بر سر (۴۶)

شوخ طبعی و حاضر جوابی عرفی ہمہ جا زبان زد بودہ

معذالک از سخنان نا سایشته و کلمات رکیک و مستہجن پرہیز داشته است

زیشت گوی را منافی اخلاق می

دانسته در مجموعہ آثار عرفی بجز یک قطعہ ای کہ از تہمت موثر

تو عدل با علم منقسم گردد

بشنو این قطعہ کز لطافت آن

تہمت و طعنه منہضم گردد

دل عرفی نگر کہ در شہوت

قصر تقوایش منہدم گردد

شاید عصمت از تنک در عی

زان گلندام منعدم گردد

کہ گرش بر مزاری افتد راہ

مردہ در گور محترم گردد(۲۷)

حتی کلمہ ای زشت و نا مربوط پیدا نمیشود فقط در مواردی کہ

بقصد بجای کسی برخاستہ بہمان کلمات مسک ، نا منفعل ، بخیل ، بلہوس

، کفر اندیش قناعت کردہ و حد ادب و نزاکت را نگہ داشته است در بعضی

موارد کہ شعر او را رد کردہ اند اگر احیاناً از او تحقیری شدہ با زیر کی

و بہمان خوی بزرگ منشانہ خود آن را بہ قیاس زیبای تعبیر کردہ است:

سخن شناسا گر بیت بندہ رد کردی

خجل مباش کہ منہم ز خجلتم آزاد

ہم از خوشابی و غلط نیست گوہر را

نمی تواند بر سطح مستوی استاد(۲۸)

قصہ ہای عشق عرفی با شہزادہ سلیم ہم مشہور است و برخی

از تذکرہ نویسان این قصہ را ہوا داد ہ اند مثلاً در "داستان عشق عرفی بہ

شہزادہ سلیم" شایبوز خان در اثر خودش بعنوان "اقتاب جہان نما" کہ بعد

صد سال فوت عرفی تالیف کرد۔ اول کسی است کہ ذکر عشق عرفی با

شاهزاده سلیم کرده است و آن را متهم گردانیده - بعد از شاهنواز خان فقط وا
له داغستانی مولف ریاض الشعرا ، ابو طالب تبریزی مولف خلاصة الافکار
و حسین قلی خان عاشقی مولف نشتر عشق نویسنده گانی هستند که ذکر قول
شاهنواز خان را کرده اند ، ولی ایشان هم این را فقط اتهام قرار داده اند - در
قرن بستم شبلی نعمانی در جلد سوم شعرا العجم این داستان مهمل را تشهیر
کرد بمین طور در باره مرگ عرفی، شاهنواز خان و عاشقی نوشته اند که
در عشق شاهزاده سلیم متهم شده، مسموم ساختند - واله داغستانی و ابو طالب
تبریزی نیز مرگش را نتیجه حسد حاسدین وی قرار داده اند - اما همه تذکره
نویسان معاصر سبب در گذشت او را در نتیجه مرض اسهال قرار داده اند و
چیزی مربوط به داستان عشق و در نتیجه آن مسموم شدن عرفی را ننوشته
اند.

آثار عرفی شیرازی

عرفی در هند و منطقه های مملکت عثمانی بیش از ایران
شهرت دارد - وی به مدح اکبر شاه ، شاهزاده سلیم و جهانگیر شاه پرداخته
است - سخن او شبیه امیر خسرو دبلوی و فیضی است - علاوه بر دیوان
قصائد و غزلیات ، مثنوی به نام مجمع الافکار در تقلید مخزن الاسرار
نظامی گنجوی ، و مثنوی دیگر به نام خسرو و شیرین یا فرهاد و شیرین به
تقلید نظامی ، و رساله ی منثور به نام "رساله نفسیه" در مسائل صوفیانه
دارد - عرفی بر آن بوده که به تقلید از نظامی خمسه یی بسراید ولی مرگ نا
بهنگام ، امان نداد که جز آن دو مثنوی را کهنکر شود به نظم بکشد - (۹۶)

از اشعار او بر می آید که در باره طب ، منطق و حکمت اطلاعاتی داشته ، و در قصایدش از اصطلاحات این گونه رشته های استفاده کرده و به همین دلیل شرح هایی بر قصاید و غزلیات او نوشته شده است . یکی از شرح های وی شرحی است به نام مفتاح اللغات از میرزا خان فرزند فخر الدین محمد که در سال ۳۷۰۱ هـ تالیف کرده است.(۲۹)

قصاید او روان و در عین حال استوار است. در آثار او سلاست و جزالت و متانت ، بر

سه جمع شده است. شهرت او در قصاید به این سبب است که او علاوه بر شیوه استادان پیشین تتبع کرده ، ثانیاً در آوردن سخن روان و خالی از تکلف و استوار توانایی به خرج داده ثالثاً اندیشه های علمی و نکات دقیق در اشعارش گنجانیده است.

سبک و ویژگیهای شعر عرفی شیرازی

عرفی در زمینه سخن مزیت های مخصوصی دارد بهم شاعران و نویسندگان، تنگه نویسان و گویندگان ، معاصران و متأخران دوستان و دشمنان، عرفی را مخترع شیوه تازه قرار داده اند که ان شیوه را امروز سبک بندی می گویند و به سخن بزرگ او قائل هستند حتی فیضی که ملک الشعراء در بار و سخن شناس بود، طرز جدید و ابتکار عرفی را تصدیق کرده است . و مکرر در نامه های خود او را بوسعت فکر و قدرت ایجاد می ستوده است موبی گوید که وی و ایجاد معنی باریک و دقیق و لطیف کار برد. استعارات و کنایات و ترکیب های قشنگ و زیبا و توجه بر معنویت و افکار بلند از خصایص طرز عرفی هست. این خوبی ها و

خصایص با در همه انواع سخن عرفی مثلا در غزلیات و قصاید مثنویات
و اشعار متفرقه و جود دارد.

با این که شیخ ابو الفضل از عرفی متنفرد بوده و هر دو باهم
مخالف بودند ولی قدرت و توانای که در شعر و سخن عرفی هست آن را
تسلیم کرده است - نظیری نه شا پوری که سخن فهم و سخن سرایای مسلم
است و در قصیده قدرت و توانای را هم سنگ انوری گرفته

در استقبال یکی از قصاید عرفی شکست خورده و در پایان بعد از
عجز و اقرار به ناتوانی خود را به پیروی از او ملزم می کند :

بطرز وی دو سه بیتی دیگر ادا سازم

که بهر دعوی او قاطع است بر بانی (۶۳۱)

صایب تبریزی شاعر بزرگ نظیری را بعنوان استاد داند ولی
وقتی می خوابد از خود و نظیری ستایش کند قرینه بزرگ تری از عرفی
پیدا نمی کند :

صایب چه خیال است شوی هم چو نظیری

عرفی به نظیری نرسانید سخن را (۶۳۶)

واژبای خاص در شعر عرفی شیراز

آثار عرفی شیرازی

عرفی در بند و منطقه های مملکت عثمانی بیش از ایران
شهرت دارد - وی به مدح اکبر شاه ، شاهزاده سلیم و جهانگیر شاه پرداخته
است - سخن او شبیه امیر خسرو دهلوی و فیضی است - علاوه بر دیوان

قصائد و غزلیات ، مثنوی به نام مجمع الافکار در تقلید مخزن الاسرار نظامی گنجوی ، و مثنوی دیگر به نام خسرو و شیرین یا فرباد و شیرین به تقلید نظامی ، و رساله ی منثور به نام "رساله نفسیه" در مسائل صوفیانه دارد. عرفی بر آن بوده که به تقلید از نظامی خمسه یی بسراید ولی مرگ نا بهنگام ، امان نداد که جز آن دو مثنوی را کهنکر شود به نظم بکشد. (۵۲)

از اشعار او بر می آید که در باره طب ، منطق و حکمت اطلاعاتی داشته ، و در قصایدش از اصطلاحات این گونه رشته های استفاده کرده و به همین دلیل شرح هایی بر قصاید و غزلیات او نوشته شده است . یکی از شرح های وی شرحی است به نام مفتاح النکات از میرزا خان فرزند فخر الدین محمد که در سال ۱۳۷۰ هـ تالیف کرده است. (۶۲)

قصاید او روان و در عین حال استوار است. در آثار او سلاست و جزالت و متانت ، بر سه جمع شده است. شهرت او در قصاید به این سبب است که اولاً در شیوه استادان پیشین تتبع کرده ، ثانیاً در آوردن سخن روان و خالی از تکلف و استوار توانایی به خرج داده ثالثاً اندیشه های علمی و نکات دقیق در اشعارش گنجانیده است. عرفی در زمینه سخن مزیت های مخصوصی دارد همه شاعران و نویسندگان

۱ - قدرت کلام:

درباره مطلب به اجمالاً می توان گفت که اوواژ های شکوهمند ترکیبات پسندیده ، مفاهیم پیوسته ، خیال بلند و معانی دلنشین به کار می برد:

اگر به صحن چمن فی المثل شجاعت او

دبد نهیب که بین یاسمین و بان نرگس

چو عکس لاله زند یاسمن در آتش آب

چو شاخ بید کشد خنجر از میان نرگس

۲. ترکیبات جدید

اواز ترکیبات جدید و استعارات نو به کار می برد. ترکیبات

مورد نظر را درون پرانتز می بنویسد:

که گر شود ره کوی تو جمله نشتر خیز

کنم به مردمک دیده طی نشتر زاد (۳۳)

۳. پیوستگی مفاهیم

قدرت عرفی در پرداختن مضامین پیوسته است. مثلا در

تهنیت تولد فرزند خان خانان ابیاتی می آورد که به هم پیوسته است:

بود در کتم عدم بکر طبیعت را جای

که خرد بر سرش استاده همی گفت بر آی

چند در پرده نشیند خلف دوره کون

محرمی نیست مگر هم تو شوی پرده

گشای

مریمی کن تو که فرزند مسیح است و مسیح

حاشی کن تو که توفیق گدای است گدای (۴۴)

۴. خود ستای

در قصیده رواج نبوده است که شاعر در برابر ممدوح جز ابراز نیاز
مطلبی دیگر بیان کند اما عرفی در مے آن قصاید ، ابیاتی را به مدح و
ستایش خود اختصاص داده است. عرفی به دلیل جوانی مردی مغرور بوده
و نه تنها معاصران خود بلکه شعرای چون خاقانی و نظامی را فروتر از
خود می دانسته است . او می گوید : سعدی می دانست که شیراز زانگاه من
خواهد شد ، از این رو آن شهر را ستوده است :

نازش سعدی به مشت خاک شیراز از چه بود گر نمی دانست باشد مولد و

ماوای من

(۵۳)

۵. توصیف عشق مجازی

بیاری از ظرایف عشق مجازی در اشعار عرفی به تعبیرات بسیار
زیبا بیان شده است . گابی معشوق فریفته زیبایی خود وی می شود و به خود
عشق می ورزد:

دین خویش ببو سند و لب خویش مکند

چون در آینه ببیند بتان صورت خویش (۶۳)

عاشقی را با تمام وجود پذیره می شود:

به ملک هستی من رو نهاد سلطانی

که ما به صلح دبیم او به جنگ می گیرد (۶۳)

۶. کار برد کلمات مربوط به حکمت در لباس شاعرانه:

عرفی در بحث مسایل فیلسوفانه ، مثل ناصر خسرو نپیر داخته ، بلکه کلمات مربوط به حکمت را در شعر خود آورده است . مثلا این مطلب را که حقایق اشیا بر ما معلوم نیست به شیوه زیر بیان کرده است:

حدّ حسن تو به ادراک نشاید دانست

این سخن نیز به اندازه ادراک من است

و ے انسان عالم اکبر است :

از کتابی که منش خاتمه ام

لوح محفوظ نخستین ورق است (۸۷)

چند اصطلاحات عرفی که مراد و مفهوم های خاصی دارد

غم نصیبی در مشرب عرفی بزرگ ترین توفیق و موببت است:

ما کسی را شناسیم که غم نشناسد

ہست بیگانه ما ہر کہ الم نشناسد

یا رب آن کس کہ نہد تہمت شادی بر من

تا ابد کام دلش لذت غم نشناسد (۹۶)

عرفی دشمن عافیت راست چون محرومیت را اصل موفقیت

و سوز ہجران را بشکر خواب وصال ترجیح میدہد و این چاشنی در تمام

اشعار بخصوص غزلیات او ہست:

خلاف عهد نخواستی بغم مصاحب شو

که آفیت بنسیمی ملول می گردد (۴۰)

همانطور که غم را بشادی و حرمان را به امید وصل ترجیح میدهد
فیض حضور را در ترک ادب می داند.

در صحبتی که شرم و ادب هست فیض نیست

زا نرو مرا بصحبت بیگانه خوشتر است (۴۱)

در زمینه ادب ، بی ادبی کفر آمیز را بشکری که از روی
عجز و انکسار باشد برتری میدهد:

کفران نعمت گله مندان بی ادب

در کیش من ز شکر گدایانه بهتر است (۴۲)

در مقام مجابده با نفس فتحها می کند و زخمها بر می دارد
بدون این که قطره ای خون ، دامن کسی را رنگین کند:

زخمها برداشتیم و فتحها کریم لیک

هر گز از خون کسی رنگین نشد دامان ما (۴۳)

به واعظ غیر متعظ و عالم بیعمل عقیده ندارد و معتقد است که

نصیحت آنوقت تا که می گذارد که از آلودگی مبرا باشد :

وعظ من گرد فشاننده عصیان نشود

آستین عسل آلوده ، مگس ران نشود (۴۴)

وظیفه خوار محبت با تعیشان مادی اقناع نمی شود بلکه هر چه نعمت
های او فزونی یابد افسرده تر و ضعیف تر می گردد:

ضعیف تر شو دار نعمتش زیاده کنند

وظیفه خوار محبت که غم بود قوتش (۴۵)

عرفی استنادات فلسفی خود را عیناً در آثار خود منعکس نمی

کند بلکه نکات فلسفه و حکمت آمیز را بزبان عاشقانه بیان می کند:

ما نیم و لبالب شدن از یار ود گر بیچ

منصور و انا الحق زدن از دارو د گریچ

بر سنگ مزارم بنو یسید پس از مرگ

ای و ای به محرومی دیدارو گریچ (۴۶)

بیچ چیز به اندازه تلبیس و ریا او را آورده نمی کند، با زاهد

ریا کار و شیخ فریبکار دشمنی آستی نا پزیر دارد:

خلد از تو نگیرند شهیدان محبت

از جود تو این مشت گذارا که خبر کرد؟

در صومعه زباد نهان باده گسارند

از شیوه ما اهل ریا را که خبر کرد (۴۷)

پرستش خدا را در چهار چوب مذهب محدود نمی کند:

عاشق هم از اسلام خراب است هم از کفر

پروانه چراغ حرم و دیر نداند (۴۸)

اقوال تذکره نویسان معاصر عرفی

۱ - عبد القا در بدا یونی "جوانی بود صاحب فطرت عالی وفهم درست و اقسام شعر نیکو گفتی اما از بس عجب و نخوت پیدا کرد از دلها افتاد و به پیری نرسید اول که از ولایت به فتح پور رسید بیشتر از همه با شیخ فیضی آشنا شد و الحق شیخ هم با او خوب پیش آمد و در این سفر اخیر تا قریب انک در منزل شیخ می بود و ما یحتاج الیه او از وی به هم می رسید

و آخر بنا بر وجه قدیم شیخ که به هر کس هفته دوست بود درمیانہ شکر آبها افتاد و او به حکیم ابو الفتح ربطی پیدا کرد و از آنجا به تقریب سفارش حکیم به خانخانان مرتبط شد و روز به او راه هم در شعر و هم در اعتبار ترقی عظیم روی داد. روزی به خانه شیخ فیضی آمد - چون سگ بچه ای را به شیخ مخلوط دید ، پرسید که این مخدوم زاده را چه نام است. شیخ گفت "عرفی" او در بدیه گفت "مبارک باشد" و شیخ بسیار درهم و برهم شد اما چه فایده.

او و حسین ثنائی از شعر عجب طالعی دارند که هیچ کوجه و بازاری نیست که کتاب فروشان دیوان هر دو کس را در سر راه گرفته نایستند و عراقیان هندوستانیان نیز به تبرک می خرنند به خلاف شیخ فیض که چندی زر های جاگیر صرف کتاب و تذهیب تصانیف خود ساخته و هیچ کس بدان مقید نمی شود مگر همان یک سواد که خود به اطراف فرستاده - مصرع "قبول خاطر و لطف سخن خداداد است" دیوان اشعار و مثنوی دارد

در بحر مخزن اسرار که مشهور آفاق- این چند بیت بر سبیل یادگار از و
تحریر یافت - (۴۹)

۲- امین احمد رازی "شاعری شهید کلام شیرین سخن بود و نظمش
عدویت سر سبیل و نثرش خاصیت فرات و نیل دارد-جزالت با سلاست آ
میخته و لطافت با متانت جمع آمده.

نظمش اندر بر عبارت جنتی آراسته

نثرش اندر بر اشارت عالمی پرداخته

واو ابتدائاً از بندر جرون به دکن وارد شد. در آن ولایت او
را ترفی چنانکه باید دست انداد لا جرم متوجه بند گردید - مسیح الدین حکیم
ابو الفتح در نقطه اول بر حقیقتش آگاهی یافته به تربیتش پرداخت و به تدریج
ریاض احوالش از این نوع التفاتحکمت پناهی نصارت

یافته به ساحری در شاعری نام بر آورد و چون شجر اقبال حکیم
مزبور به صرصر فنا بر کنده شد ، سپس لا ر عبدالرحیم خانخانان استر
ضای خاطرش کوشید و شهرتش پیش از پیش گشت-ودر آن اثنا احوالش
مسموع باریافتگان حضرت شاینشایی گردید، در سلک بندگان خاص انتظام
یافت و پس از چند روز به مرض اسهال نقش حیاتش از صفحه روزگار
شسته شد - این دو رباعی را در وقت رحلت گفته:

یارب بر عفوَت به پناه آمده ام

سر تا به قدم غرق گناه آمده ام

چشمی بکرم ببخش کز غایت شوق

بی دیده به امید نگاه آمده ام (۵۱ م)

۳- خواجه نظام الدین احمد " جوانی بود صاحب فطرت فهم عالی داشت و اقسام شعر نیکو گفتی - اما از بس عجب و نخوت پیدا کرده بود از دلها افتاد و به پیری نرسید و در عنفوان جوانی به مرض اسهال در گزشت او دیوان شعر و مثنوی دارد بر سیل یادگار این چندبیت از و تحریر یافت " (۵۱*)

۴- علاءالدوله کافی قزوینی " از اصلش از شیراز است و بیشتر در آنجا نشو نما یافته و طبع سلیمش به اقسام شعری موافق است و حالا که سنه ست و تسعین و تسعماته هجری است در سلک هم صحبتان جالینوس الزمانی مقرب حضرت الخاقانی حکیم ابو الفتح گیلانی انتظام دارد - و همیشه سخنان بی نظیر از و سر می زد و پنج کتاب هم چو خمسه نظامی بنا کرده می گوید و سه کتاب از آن گفته و الحق نیکو گفته - این چند بیت از نتایج طبع وقاد اوست " (۵۲*)

۵- ابو الفضل علامی " شایستگی از ناحیه گفتار او می تابد و فیض پذیری از سخن او پیدا است. از کتاه بینی در خود نگریست و در حق باستانیان زبان طنز گشود. غنچه استعداد نشگفته پڑمرد... " (۵۳*)

عرفی شیرازی رخت بستی بر بست. دری از سخن سرانی بر گشوده بود ند. اگر در

خود ننگریستی و زندگی را به شایستگی سپردی و زمانه لختی او فرصت دادی ، کار او بلند

شدی در این نزدیکی این رباعی بر سنجیده بود.

عرفی دم نزعست و همان مستی تو

آخر به چه مایه بار بستی تو

فرداست که دوست نقد فردوس بکف

جو یای متاعست و تهی دستی تو (۴۵)

۶- تقی الدین کاشی "مولانا عرفی- بغایت خوش گو و ظریف طبع و درست سلیقه است و از اقران قیدی و مولانا قدریست بلکه به صفای ذهن سلیم و نکاءطبع مستقیم بر سایر شعرای فارسی امتیاز تمام دارد و جماعتی که وی را دیده اند می گویند که به رعنائی و خود رانی ، علم اشعریت بر می افرازد و دقیقه ای از دقائق ظرافت و خوش طبعی نسبت به مستعدان فرو نمی گذارد . انشاءالله تعالی چنانکه کسب شاعری نموده و به سبب فطرت ذاتی در آن فن ترقی حاصل کرده سلامت نفس نیز پیدا کند چه ضبع سلیم را نفس سلیم می باید و این چند بیت از انتخاب اشعار آن جناب است _"

"مولانا عرفی بغایت خوشگو ، لطیف طبع و خوش سلیقه است و از اقران مولانا قدری و قیدی است بلکه به صفای ذهن سلیم و نکاءو طبع مستقیم بر سایر شعرای فارسی امتیاز تمام دارد و گاهی به گفتن قصیده نیز مبادرت می نماید و در آن وادی معنی خوب و ابیات بلند گفته _" [۵۵]

۷ صادقی افشار ، کتابدار شاه عباس کبیر "از شیراز است و طبع خوبی دارد . در هر فن بی نظیر است به مخزن اسرار شیخ نظامی

جواب گفته لیکن پیش از آنکه بی انجام رساند وقت یافته است - در او اخر عصر به بندوستان رفته متنی در آنجا ماند و عاقبت در لاهور وفات یافت - دیوان کامل دارد و جمله اهل نظم ، اشعار دلغریب وی را پسندیده اند - این رباعی از اوست :

عرفی دم نزعست و بهمان مستی تو

آخر به چه مایه بار بستی تو

فرداست که دوست نقد فردوس بکف

جو پای متاعست و تہی دستی (۱۵۶)

۸- عبد اللنی فخر الزمانی "افصح الفصحا و امح الشعرای عصر خود بوده، اشعار او بجه خوش لفظ معنی واقع شده- در شیوه استعاره کردن ممتاز و در فن تازه گوئی بی انباز است - تکلف بر طرف اصناف منظومات امثال و اقران خود را بر طاق نسیان نهاده و عروس مضمون را از لباس الفاظ مرغوب زینت و آرایش دیگر داده در این جزو زمان بجه کسی به روش او به از او حرف نمی تواند زد و لیکن در ساقی نامه چندانی کار نساخته و به اتمام نرسانیده - یک قصیده از قصاید او که در مدح ساقی کوثر به رشته نظم در آورده به تلافی ساقی نامه در این تالیف بر بیاض برد - به تحقیق پیوست که آن مطلع دیوان نکته پروری در ایام حیات خود دیوان ترتیب نداده - ۶

فصل دوم

تعلی و خود پسندی در شعر فارسی

فصل دوم-

تعلی، خود پسندی و مدح گوئی خود در کلام و سخن گوئی بیشتر شاعران کم و بیش بنظر می رسد و تنها محدود به این زبان فارس نیست. در زبان فارسی شاعران بزرگان که در کلامشان تعلی، خود پسندی و مدح گوئی خود موجود هست، از لحاظ عهد باید قرن در قرن از ابتداء شعر فارسی تا زمان بعدی ذکر شود.

(1) عباس مروی- عباس مروی قبل از زمان ابتدای بشمار می رود از او بیتها نقل میشود که از آن تعلی و خود پسندی ظاهر است.

کس بر این منوال پیش از من چنین شعری نگفت

مرزبان فارسی راهست تا این نوع بین

لیک زان گفتم من این مدحت ترا تا این لغت

گیرد از مدح و ثنای حضرت تو زیب و زین

(1)

(2) رودکی سمرقندی- شاعر بزرگ فارسی ایران بود و ازین لحاظ

بر تمامی شعراء فضیلت دارند که اولین شاعر صاحب دیوان است.

وی در شعرهای خود که و غرور و خودستای را مورد زم قرار

داده است ولی یک قصیده رودکی آن است که در روزگار پیری به

شرح حال خود ساخته و از نشاط ایام جوانی و ضعف پیری سخن
میراند و از حیث شاعری و نفوذ سخن و خوبیهای شعر خود نیز یاد
میکند چند بیت از آن در ذیل آورده شده که هم دار ای مطالب تعلی
می باشد:

مرا بسود و فرو ریخت هر چه دندان بود

نبود دندان لابل چراغ تابان بود

دلم خزانه پر گنج بود و گنج سخن !

نشان نامه ما مهر و شعر عنوان بود

همیشه شاد و ندانستمی که غم چه بود

دلم نشاط و طرب را همیشه میدان بود

همیشه شعر و رازی ملوک دیوانست

همیشه شعر و رازی ملوک دیوان بود

شد آن زمان که شعرشی همه جهان بنوشت

شد آن زمان که او شاعر خراسان بود

(2)

و در جای دیگر از هنرهای بزرگ رودکی که جمله نویسندگان از آن سخن رانده اند موسیقی شناسی و نغمه سرای اوست چنانکه خود در مدح این خوبیها گوید:

رودکی چنگ بر گرفت و نواخت باده انداز کو سرود انداخت

(3)

(3) معمر گرگانی- شاعر توانا بود و از آثار او قوت سخن و آزادگی و بی نیازی سخنگو آشکار است و خود را از سخن سرایان بزرگ و دارای قریحه و استعداد کامل میدانسته ستایش خود کرده از رودکی مقایسه کرده است.

اگر بدولت با رودکی نه همسانم

عجب مکن سخن از رودکی نه کم دانم (4)

(4) فردوسی- شاعر سخن پرداز و استاد تناسب الفاظ بوده. در شعر های او معانی بسیار دقیق و عبرت آمیز و مطالب حکیمانه و داستان لطیف سروده. فردوسی از لحاظ زنده کردن تاریخ و داستان ملی و از جهت نفس تازه دمیدن بزبان فارسی بم شبهه بزرگترین شاعر ایرانست و هیچکس از گویندگان ایران درین هنر به پایه او نمی رسد.

اثر شاهکار فردوسی صاحب شاهنامه داری قریباً شصت هزار اشعار است چنانکه این کار بزرگ و خودش هم می دانست و ستایش کرده است.

بسی رنج بردم بسی نامه خواندم ز گفتار تازی و از پهلوانی

(5)

بسی رنج بردم درین سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی

(6)

جهان کرده ام از سخن چون بهشت ازین پیش تخم سخن کس نکشت

بناهای آباد گر درد خراب ز باران و از تابش آفتاب

(7)

پی افکندم از نظم کاخت بلند که از باد و باران نیابد گزند

(8)

نمیرم ازین پس که من زنده ام که تخم سخن را پراگنده ام (9)

شعرهای شاهنامه از لحاظ زیباییهای ادبی و لطافت بدیعی بی

مثال هستند، و بحر تقارب که برای داستان و حماسه و شعر رزمی

بهترین وزن هست اختیار کرده و درین شیوه استاد است و کسی را

از گویندگان پیش از و بعد ازو یارای برابری با وی نبوده است.

خود فردوسی اینگونه برتری سخن خود را دریافته و از خود را ستایش کرده است:

بر افکندم از نظم کاخی بلند که از باد و باران نباید گزند. (10)
در شصت هزار بیت شاهنامه سخنی که سست و نا بجا یا عباراتی که سنگین و نازیبا باشد باندازه ای کم است که نه توان دریافت. خود استاد گوید:

که گر باز جویند از و بیت بد همانا که باشد کم از پنجصد.

(11)

عضائری رازی- این شاعر همعصر عنصری بود و عراقی بود و از دربار بهاؤالدوله دیلمی وابسته بود و مداح او وبعداً محمود هم بود. یکی از قصاید او که در مدح محمود گفته ستایش خود هم درین قصیده کرده است:

اگر کمال بجاه اندر است و جاه بمال

مرا به بین که به بینی کمال را بکمال (12)

(6) فرخی- از بزرگترین شاعران دربار محمود غزنوی ابوالحسن علی بن جولوغ متخلص به فرخی از سیستان بود او نوق لطیف و قریحه خوب و آواز خوش داشت و جنگ نیکو میزد. قصیده را

خوب ساخته و توان گفت که در آن طرز خاصی بوجود آورده. در
یک قصیده و صف شعر خود و مدح امیر چغانیان کرده است:

با کاروان حله برفتم زسیستان با حله تنیده زدل بافته زجان
با حله فریشم ترکیب او سخن با حله نگار گرنقش او زفسان
هر تار او برنج بر آورده از ضمیر هر پودا او بجهد جدا کرده از روان
از بر صنایعی که بخواهی بر او اثر وزهر بدایعی که بخواهی بر او نشان
نه حله کز آب مرا ورا رسد گزند نه حله کز آتش او را بود زیان

(13)

بعد امیر چغانیان فرخی بدربار غزنوی رفت و سلطان محمود
نیز او را همچنان گرامی داشت و او بدربار پادشاه مقام بلند یافت و
دارای ثروت شد و جاه و جلال پیدا کرد چنانکه خود در قصیده ای
ستایش کرده است:

با ضیعت آبادم و با خانه آباد با نعمت بسپارم و با آلت بسیار
هم بارمه اسبم و هم با گله میش هم با صنم چینم و هم بابت فرخار
ساز سفرم هست و نوای حضرم هست اسبان سبکبار و ستوران گرانبار
از ساز مرا خیمه چوکاشانه مانی و زفرش مرا خانه چو بتخانه فرخار

(14)

روزگار تقرب خود را بیادشاه در همین قصیده اینطور یاد میکند:

شاه گیتی مرا گرامی داشت نام من داشت روز و شب بزبان
باز خواندی مرا زوقت بوقت باز جستی مرا زمان بزمان
گاه گفتی بیا و رود بزن گاه گفتی بیا و شعر بخوان
(14)

در قصیده دیگر زندگی فراوانی و تن آسانی و روزگار خود
را با ساز و آواز و شعر سازی و عشق بازی را باین طور ستوده:

مرادبست گروکان عشق چندین جای

عجیب تر از دل من دل نیافریده خدای

دلم یکی و در او عاشقی گروه گروه!

تو در جهان چو دل من دلی دگر بنمائی (15)

(7) منوچهر- در شعرهای منوچهری عکس متقدمین به خصوص
از شعرا عرب بیشتر به نظر می رسد . بنا برین شیوه و در
اشعار او استفاده از الفاظ تازی زیاد تر موجود هست وی این را از
فخر و مباحات تعبیر کرده و گفته است:

من بسی دیوان شعر تازیان دارم بیاد

تو ندانی خواند الاهی بصحنک فاصبحین (16)

(8) شیخ عطار- آثار شیخ بسیار هست به این سبب برخی از معاصرانش او را ازین حیث طعنه زنند و به پر گوئی متّصف کرده پس عطار در دفاع این انتقاد و درباره خود گفته است:

کسی که چون منی را عیب جوی است

همین گوید که او بسیار گوی است

و لیکن چون بسی دارم معانی

بسی گویم تو مشنومی دانی (17)

در همه عمر علیه عادت شاعران بمدح کسی نپرداخته چنانکه خود درباره این صفت می گوید:

بعمر خویش مدح کس نگفتم دری از بهر دنیا من نسفتم

(18)

(9) ناصر خسرو- حکیم ناصر خسرو بن حارث قبادیانی در چهار هجری در قبادیان تولد یافت. از آغاز جوانی به تحصیل علوم و فضائل و تحقیق ادیان و عقاید و مطالعه اشعار ایران و عرب پرداخت و از هر خرمن خوشه ای برداشت تا بمقام دانش رسید چنانچه این مقام دانشی را خود اعتراف کرده است و گفته است:

بهر نوعی که بشنیدم زدانش

نشستم بر در او من مجاور

نماند تو هیچ گون دانش که من زان

فکر کردم استفادت بیش و کمتر (19)

بسیار کتابهای زیاد پر ارزش را نوشته و گذشته از سفرنامه و زادالمسافرین آثار دیگر ماند وجه دین و خوان اخوان و دلیل المتخیرین و روشنائی نامه و سعادت نامه و دیوان اشعار دارد و در مدح کثرت تألیف خود گفته:

منگر بدین ضعیف تنم ز آنکه در سخن

زین چرخ پرستاره فزونست اثر مرا (20)

(10) سعد مسعود- مسعود سعد از شاعران دوره غزنوی و سلجوقی بشمار است، تولدش در لاهور هندوستان در سال 440 هجری اتفاق افتاد. اجدادش اهل ادب بوده اند چنانکه خود گوید:

اگر رئیس نه ام یا عمید زاده نیم

ستوده نسبت و اصلم زدوده فضلاست (21)

پدر وجد سعد سلمان از دانشمندان محسوب می شده اند پدرش مدت شصت سال خدمت غزنویان کرد چنانکه مسعود در یک قصیده اینطور ستوده است که شصت سال تمام خدمت کرد. پدر بنده سعد بن سلمان

که به اطراف بودی از اعمال که بدرگاه بودی از اعیان

(22)

جای دیگر می گوید

مسجود آرد به پیش خاطر من روان رودکی و ابن هانی

(23)

جز آن نگویم شاهها که رودکی گوید خدای چشم بد از ملک تو بگرد اناد

در تضمین یک بیت منوچهری گفت:

خیزید و خزارید که هنگام خزانست

گر خواهی ازین به دگری گویم این بار (24)

مسعود سعد شهید بلخی و لبیبی و دیگر را در نظر داشته ولی

تقلید نه کرده چرا که قریحه استاد توانا تر از آنست که اسیر تقلید

باشد و این سبک او را از جوانی ملکه شده و با روانی که در طبع

و تسلط که در نظم داشته طرز خاص شعرش داده و در دعوی خود

صادق هست و این خوبیها را اینطور ستوده است.

اشعار من آنست که در صنعت نظمش

نه لفظ معمار است و نه معینش مثنی

انش کندش روح و نقح کندش عقل

گردون کند املا و زمانه کند اصغا (25)

سعد در میدان نظم بهمانطور شهسوار بوده در نثر هم مهارت داشته
چنانکه خود گوید

بنظم و نثر کسی را گر افتخار سزاست

مرا سزاست که امروز نظم و نثر مراست (26)

مسعود در زندان زیاد تر زندگی بسر کرد و از اندوه و محن دو
چار شد ولی همین دانشپژوهی که در و بود و آزمایش لشکری و
جنگاوری که داسته با آن همه مصیبتها و آفتها شجاعت خود را
نباخت و گفت.

از فلک تنگ دل مشو مسعود گر فراوان تر بیازارد
بد میندیش و سر چو سر بر آر گر جهان بر سرت فرود ارد

(27)

هیچگاه حاضر منت پذیری از کس تشد و استقلال خود را نگه
داشت و در عین آماج بودنن به بلاهای بزرگ شهامت نفس خود را
بدینگونه سخنان بیان نمود:

تخم گشت ای عجب مگر لختم که پراکنده بر زمین فکنم
او بروید همی و شاخ زند من از و دانه همی پختم
از فغان سخن همی ترسم که بغایت همی رسد سختم

آفتابست همتم گر چند عرضی گشت همچو سایه تنم
باز گشته است پوست بر تن من چون توانم کشید پیر هنم
روزگارم نشاند بر آتش صبر تا که کنم نه برهنم
هر زمانی بدست صبرهمی گردن آرزو فرو شکم
منت هیچ کس نخواهم از آنک بنده کردگار ذوالمنت
(28)

مسعود سعد پس از عمری پر ملال و درد ناک ازین جهان
رفت ولی نام نیک و نفوذ کلام اوبه جا ماند چنانکه خود گفت.
فهرست حال من همه تاریخ و بند بود از رنج مانند عبرت و از بند پند ماند
لیکن بشکر گویم کز طبع پاک من چندین هزار بیت بدیع بلند ماند
(29)

(11) انوری- اوحالدین محمد انوری بزرگترین قصیده سرای ایران
نامید انوری از کسانی بود که در زبان فارسی و لغت عربی
ممارست تام داشت و شعرش تنها اثر قریحه نبود و هم در علوم
حکمت و ریاض و نجوم ماهر بود چنانکه خود ستوده است.

منطق و موسیقی و حکمت شناسم اندکی

راستی گویم نگویم با نصیبی وافر

وز الهی آنچه تصدیقش کند عقل صریح

گر تو تصدیقش کنی در شرح بسطش ماهر

نیستم بیگانه از اعمال و احکام نجوم

در همی باور نداری رنجه شو منن حاضر(30)

(12) شهاب الدین- شهاب الدین ادیب صابر بن اسمعیل در موقع رزمجوئی سنجر با اتسز خارزمشاه برای کسب اطلاع از مقاصد دشمن از طرف سنجر بنزدیکی اتسز فرستاده شده بود. اشعار و قصاید روان خوب سروده و خود اشعار خودش را باین طور ستوده است.

بشعر روان گفت مدحت توانم روائی فزونست شعر روانرا
شعر صابر ز بحر خاطر و طبع عصّه درّ و رشک مرجانست

(31)

(13) رشید وطواط- رشیدالدین محمد بن عبدالجلیل بلخی ملقب به وطواط در سال 480 هجری در بلخ تولد یافت. از شعرای دربار خوارزمشاهیان بود و از شاهان این سلسله اتسز و ارسلان و تکش را درک کرد و سی سال که عمده زمان شهرت این شاعر بود در دوره اتسز خوارزمشاه بود و منشی درباری او محسوب میشد و عمری بستگی باو داشت چنانکه خود این زمان شهرت را ستوده است.

سی سال شد که بنده بصف نعال در

بودست مدح خوان و تو بر تخت مدح خواه

خدایگانا سی سال مدح خوان توام

ز مدحت تو شدم در همه جهان مذکور (32)

(14) ظهیر فاریابی- ابوالفضل طاهر بن محمد ظهیرالدین فاریابی در قصبه فاریاب بلخ تولد یافت و از جوانی بشعر و ادب و تحصیل علوم پرداخت و در زبان عربی و در علم و حکمت و نجوم کسب معرفت کرد که این خصائل خودش را اینطور شتایش کرده است:

رکنهای سریر دانش من همچو ارکان عالمیست چهار

تازی و پارسی و حکمت شرع این دو اشعار دارم اند و شعار

شعر من نیست زان بضاعتها که بیک جا یگه شود پرکار

کمال دانش من کور دیده کر بنشیند بنظم و نثر چه در پارسی چه در تازی

برون ز حکمت و انواع آن که در هر باب

مرا رسد که کنم با فلک هم آوازی (33)

(15) جمال الدین اصفهانی- جمال الدین محمد بن عبدالرزاق

اصفهانی از معاصرین خاقانی و نظامی بود. حکیم انوری، سید

حسن غزنوی و رشید وطواط را پیشوای خود شمرده و ستوده است.

اشرف و وطواط و انوری سه حکیمند

کز سخن هر سه شد شگفته بهارم(34)

در موردش مستقل مزازی و صاحب نظر و آزاده منش بوده
و در برابر کم رتبه و ناهنجار گردن فرود نمی آورد چنانکه خود
گفته .

بدان خدای که بر خوان پادشاهی او

به نیم پشه رسد کاسه سر نمرود

که نزد همت من بس تفاوتی نکند

از آنچه چرخ بمن داد یا زمن بر بود

نه خاک نیستیم ز آتش غرور بکاست

ز آب هستی در باد نخوتم افزود

مرا تواضع طبعی عزیز آمد لیک

مذلتست تواضع بنزد سفله نمود(35)

(16) خاقانی شیروانی- افضل الدین بدیل بن علی خاقانی از
سخنگویان نامی و قصیده سرایان درجه اول ایرانست. نام پدرش
علی بود و شغل درودگری یا نجاری داشته چنانکه در قصیده ای که
در مرثیه امام ناصرالدین ابراهیم با این مطلع.

نثار اشک من هر شب شکر ریزیست پنهانی

که همت را از ناشوئیست از زانو و پیشانی(36)

درین قصیده بمدح خویش گفته:

بخوان معنی آرائی براهیمی پدید آمد

زیست آزر صنعت علی نجار شروانی(37)

و در قصیده دیگر در ستایش پدر سروده گوید.

شیخ مهندس لقب پیر در و گر علی

کازر و اقلید سند عاجز برهان او

در "تحفة العراقین" نیز به مدح پدر گوید.

از سوی پدر درود گرم دان! استاد سخن تراش دوران!

درباره آزاده روانی و انکار خدمت سلطانی در غزلیات او این بیت
ذکر شده.

گفتی نکنی خدمت سلطانی نکنم نی

یک لحظه فراغت بدو عالم نفروشم(38)

خاقانی در قصیده ای که راجع به عنصری ساخته صفت تازه اقسام
و انواع کلمات و ترکیبات و صنایع شعری خود را اینگونه ستایش
می کند:

مرا شیوه خاص تازه است و داشت همان شیوه باستان عنصری
(39)

در همین قصیده این بیتها هم درباره خود میگوید:

شاعر منطق منم خوان معانی مراست

ریزه خور خوان من رودکی و عنصری

زنده چو نفس حکیم نام من از تازگی

گشته چومال کریم حرص من از اندکی

یک جا درباره شاعر بزرگوار حسان بن ثابت، صحابی رسول

مقبول در شعر زیر زبان طنز گشوده است:

رشک نظم من خورد حسان ثابت را جگر

دست نثر من زند سبحان وایل راقفا

(دیوان عرفی صفحه 10)

در قصیده دیگر که در آن بمباهسات خود و سرزنش بد خواها

نست خود ابتکار خود را نکر کرده است:

نیست اقلیم سخن را بهتر از من پادشاه

در جهان ملک سخن رانی مسلم شد مرا

مریم بکر معانی را منم روح القدس

عالم ذکر معانی را منم فرمان روا

شه کلغان عقل را نایب منم نعم الوکیل

نو عروس فضل را صاحب منم نعمم الفتی

درع حکمت پوشم و بی ترس گویم القتال

خوان فکرت سازم و بی بخل گویم الصلا

نکته دو شیزه من حرز وحشت از صفت

خاطر آبستن من نور عقلست از صفا

عقد نظامان سحر از من ستاند واسطه

قلب ضرابان شعر از من پزیرد کیمیا(40)

طرز سخن عنصری در نظر خاقانی و قعی داشته چه بسا در

مقام مباحات ازو مانند رقیب توانائی نام میبرد مثلا در قصیده ای

گوید.

بدیهه هما بارم از خاطر این در کزو سمعها بحر عمان نماید

ازین شعر خجالت رسد عنصری را وگر عنصری جان جانان نماید

(41)

حتی کسانی شعر عنصری را برخ او میکشیده اند چنانکه در پاسخ
آنان سبک و طرز سخن خود را با سخن او قیاس میکند و چنین
سراید:

بتعریض گفتی که خاقانیا

چه خوش داشت نظم روان عنصری

بلی شاعری بود صاحبقران

ز ممدوح صاحبقران عنصری

ز معشوق نیکو و ممدوح نیک

غزل گوشد و مدح خوان عنصری

جز از طرز مدح و طراز غزل

نکردی ز طبع امتحان عنصری

شناسند افاضل که چون من نبود

بمدح و غزل در فشان عنصری

که این سحر کاری که من می کنم

نکردی سحر بیان عنصری

زده شیوه کان حیلت شاعر است

بیک شیوه شد داستان عنصری

مرا شیوه خاص تازه است و داشت

همان شیوه باستان عنصری

ادیب و دبیر و مفسر نبود!

نه سبحان یعرب زبان عنصری(42)

خاقانی جوانمرد بود و از تملق و چاپلوسی دور بوده از

قصیده ایست که در آن امام ناصرالدین را در آن ستوده است این

سجیه مردانه او را هویدا میسازد:

در این دامگه از چه همدم ندارم

بحمدالله از هیچ غم غم ندارم

مرا با من از نیستی هست سری

که کسی را در اینباب محرم ندام

ندارم دل خلق و گر راست خواهی

سر صحبت خویشان هم ندارم

چو از عالم خویش بیگانه گشتم

سر خویشان هر دو عالم ندارم

بسیرغ مانم ز روی حقیقت

که از هیچ مخلوق همدم ندارم

بنام و بوحدت چنو سر فرازم

که این هر دو معنی از و کم ندارم (43)

(17) نظامی- حکیم ابو محمد الیاس بن یوسف بن زکی بن موید نظامی در سال 535 هجری در گنجه متولد یافت. مقبولیت و فضیلت او منحصر به شعر و شاعری نموده بلکه از جوانی بفنون ادب و تواریخ و قصص رغبتی داشته و به تحصیل علوم همت گماشته و مخصوصاً در نجوم صاحب اطلاع بوده چنانکه خود را ستوده است.

هر چه هست از دقیقه های نجوم یا یکایک نهفته های علوم
خواندم و هر ورق که می جستم چون ترا یافتم ورق شستم
(44)

نظامی در مثنوی یک جا فضیلت استاد فردوسی را تسلیم کرده است و کارهای خودش را گوهر گفته است:

نظامی که در رشته گوهر کشید قلم دیده ها را قلم در کشید
(45)

دعوی نظامی که میگوید از کسی عاریت نپذیرفته ام و بحکم دل سخن گفته ام راست است زیرا که اینمرد ایجاد معانی و تشبیهات و عبارات و افکار تازه نموده چنانکه خود ستوده است:

عاریت کس نپذیرفته ام آنچه دلم گفت بگو گفته ام

شعبده تازه بر انگیختم هیکی از قالب نو ریختم (46)

در هر صورت شعر روان و پر هیجان نظامی از پند و داستان تغزل و تعشق آنگاه که با ساز و آواز توأم میشد در دل دلداران بزمهای نشست و این تأثیر را خود شاعر دریافته و در خسرو و شیرین چنین گفته.

نصیحتها که شاهان را بشاید وصیتهای کز و درها گشاید

بسی پالوده های زعفرانی بشکر خندشان دارم نهانی

گهی چون ابرسان گریه کشادم گهی چون گل نشاط خنده دادم

سماغم ساقیان را کرده مدهوش مغنی را شده دستان فراموش

شهنشه دشت بردوشم نهاده زتحسین حلقه در گوشم نهاده

(47)

(18) سعدی شیرازی- مشرف الدین مصلح بن عبدالله سعدی

شیرازی شاعر بزرگ ایران بود نظم و نثر بدیع او زبان فارسی را

با علی درجه فصاحت رسانید و بهتر نمونه بلاغت را بدست داد و

این خوبیها را از خود مدح گفته است.

هفت کشور نمی کند امروز بیمقالات سعدی انجمنی

(48)

اجداد سعدی اهل علم و دانش بوده و در علوم دینی اشتها
داشته اند چنانکه خود فرمود.

همه قبیله من عالمان دین بودند

مرا معلم عشق تو شاعری آموخت (49)

سعدی از آن نیک بختان است که در زمان خود حتی از اوان
جوانی شهرت خود را شنید و این ناموری او در زمان اتابک ابو
بکر باوج رسید در بوستان این حقیقت را گوید:

که سعدی که گوئی بلاغت ربود در ایام بو بکر بن سعد بود

(50)

در سال 655 هجری بوستان را برشته نظم تألیف کشید و این کتاب
را اینطور مدح کرد:

ز ششصد فزو بود پنجاه و پنج که من گفتم این نامبردار گنج

(51)

سعدی در ادبیات فارسی روح حق پرستی و آزادگی و ارزش سخن
گفته که بشمار شعراء و ادباء او را ستوده و پیروی کرده از این
خوبیها استاد سعدی هم واقف بود چنانکه میگوید.

نه هر کس حق تواند گفت گستاخ

سخن ملکی است سعدی را مسلم (52)

آثار استاد سعدی شیرازی از نظم و نثر مظهر عقاید و افکار یست
که در نتیجه عمری آزمایش و اندیشه و مطالعه آفاق و انفس و سیر
و سفر آمیزش با اقسام ملل نخل و مشاهده وقایع تاریخی بحصول
پیوسته چنانکه خود اینطور ستوده است:

در اقصای عالم بگشتم بسی بسر بردم ایام با هر کسی
تمتع زهر گوشه یافتم زهر خرمنی خوشه یافتم

(53)

(19) کمال الدین اسماعیل- کمال الدین اسماعیل پسر جمال الدین
محمد عبدالرزاق اصفهانی از شاعران و قصیده سرایان معروف از
عراق بوده. شاعر قصایدی مؤثر در گذشتن عمر و شکایت از مردم
و اندرز سروده و کساد بازار شعر و هشت و منت مردم یاد میکند
خود از علوم طبع سخن سراید و ستایش خودش کرده است:

هزار شکر و سپاس از خدای عزّ و جل

که من نه حرص و طبع نیستم بر این هنجار

وجود کسب خود از شعر و شاعری نه کنم

چو من اگر چه کم افتند ناظم اشعار

نشسته بر سر گنج قناعتم شب و روز

نه من ز کس از من همی برد تیمار (54)

(20) همام تبریزی- خواجه همام الدین بن علائی تبریزی از شعراء و سخن گوینان نامبردار آذربایجان است و در فنون نظم بخصوص در غزل برای استادی بکار برده و سبک سعدی را بخوبی تتبع کرده است خود نیز لطایف سخن خویش را دریافته و اینطور ستوده است:

همام را سخن دلفریب و شیرین است

ولی چه سود که بیچاره نیست شیرازی (55)

(21) خواجهوی کرمانی- کمال الدین ابوالعطاء محمود بن علی کرمانی متخلص به خواجه در سال 679 هجری به مقام کرمان تولد یافت او کسب و فضائل را در زادگاه خود نمود سپس مسافرت کرد و با اشخاص و طوائف گوناگون ملاقات نمود و جهان و جهانیان را بیازمود خود این گونه مدح کرده است.

من که گل از باغ فلک چیده ام چار حد ملک و ملک دیده ام
(56)

(22) ابن یمین- امیر محمود بن یمین الدوله طغرانی در سال 685 هجری تولد یافت ابن یمین دارای فضائل علمی و اخلاقی و اهل ورع و تقوی بوده چنانکه خودش ستوده است:

من اندر کسب اسباب فضائل نکردم هیچ تقصیر و توانی
هنر پرورده ام زینسان که بینی بیا انکار کن گر

میتوانی! (58)

ابن یمین در قطعه و قصیده و غزل دست داشته و از ابیات ذیل
پیداست که او را غیر از فنی شاعری، هنر های دیگر نیز بوده
است:

خداوند مرا در علم منقول زبان و دیده گو یا گشت و بینا
بمعقولات نیزم دسترس هست اگر چه نیستم چون ابن سینا

(59)

(23) حافظ شیرازی- شمس الدین محمد حافظ که او را لسان الغیب
لقب می دهند. حافظ قرآن شریف را زیاد مطالعه میکرد و آنرا حفظ
داشت و باین سبب تخلص "حافظ" داشت و به مناسبت تخلص در
شعر خودش را ستوده است:

نه دیدم خوش تر از شعر تو حافظ بقرآنی که تو در سینه داری
حافظ بنوق لطیف عرفانی که داشت تعالیم حکمت را با آیات قرآنی
تألیف مینمود چنانکه خود فرماید.

ز حافظان جهان کس چو بنده جمع نکرد

لطایف حکما با کتاب قرآنی (60)

در عهد منصور بن شرف الدین مظفر صیت شهرت شاعری و سخن پردازی او بغایت رسیده چنانکه خود این طور ستایش کرده است.

بیم دولت منصور شاهی علم شد حافظ اندر نظم اشعار

(61)

چنین مینمایاند که حافظ خود بگفته خود در فرصت شماری و دریافتن معنی زندگی و حفظ نشاط و داشتن روح قوی و فکر بلند و میل بویا و مروّت و رغبت بسعی و عمل سر مشق بوده و اینگونه سخنان را مناسب حال خو گفته:

مزرغ سبز فلک دیدم و داس مه تو

یادم از کشته خویش آمد هنگام درد

گفتم ای بخت بخشیدی و خورشید دمید

گفت با این همه از سابقه نومید مشو

تکیه بر اختر شب گرد مکن کاین عیار

تاج کاؤس ربود و کمر کیخسرو (62)

درباره ثبات و توانایی و برد باری و آزادگی خود را چطور بیان نموده است.

بر سر آنم که گر زدست بر آید

دست بکاری زخم که غصه سراید

خلوت دل نیست صحبت اغیار

دیو چو بیرون رود فرشته در آید

صحبت حکام ظلمت شب یلداست

نور زخورشید خواه بو که بر آید

بر در ارباب بیمروت دنیا

چند نشینی که خواجه کی بدر آید (63)

(24) صائب تبریزی- محمد علی صائب ابن میرزا عبدالرحیم از

تبریز بود که جای خودش را اینطور ستوده است.

صائب از خاک پاک تبریز است

هست سعدی گر از گل شیراز

زخاک پاک تبریزست صائب مولد پاکم

از آن با عشقباز شمس تبریزی سخنی دارم (64)

صائب از حافظ خاصی متأثر بود و یکجا نسبت اشعار خوش الحان

خودشان را به اشعار حافظ مقایسه کرده و گفته است.

ز بلبلان خوش الحال این چمن صائب

مرید زمزمه حافظ خوش الحان باش (65)

(25) غزالی مشهدی- غزالی مشهدی اول ملک الشعراء در دربار
اکبر شاه بود و درباره جای تولد مدح گفته:

در کار گاه چرخ اگر نیک و گر بدم

این دولتتم بس است که از خاک مشهدم(66)

و در جای دیگر طرز تازه خودش را اینطور ستایش کرده است. به
طرز تازه قسم یاد می کنم صائب که جای بلبل آمل در اصفهان
خالیست.

(26) فیضی- یکی از معروفترین شعرای فارسی گوی هندوستان
فیضی دکنی بود. فیضی در سلامت سخن و متانت و استحکام شعر
بمقامی رسید که او را از شعرای ایرران باستانی نتوان تمیز داد و
نفوز او در هند و عثمانی بسیار بوده است. فیضی خود را در بیت
یک جا بر خسرو برتری شمار کرده و سخن خود را شیرین تر از
خسرو باود کرده:

بود اگر در هند خسرو طوطی شکر شکن

حالیا من در سخن گویی ازو شیرین ترم(67)

و یکجا گفته

من براه میروم کانجا قدم نا محرم است

از مقامی حرف میگویم که دم نا محرم است(68)

(27)طالب آملی- شاعر توانا بود در علوم ادبی منطق، هیأت و حکمت استعداد خاصی نشان داد و خودش را علامه یاری بشمار کرده است:

یکی علامه ام در علم یاری کتب طی کرده ام در دوستداری
سزد آنانکه علم مهر خوانند درین فتم وحید دهر خوانند

(69)

و در جای دیگر خود را دعوی کرده است که در عمر جوانی در هر فن ید طولی داشتم و کمالات من هزار ها هستند خاصاً در هندسه، هیأت، و حکمت کسی مرا ثانی نیست. چنانکه گفته:

پا بر دومین پایه اوج عشراتم
و نیک عدد فتم از آلف زیادست
بر هندسه و منطقی و حکمت و هیأت

دستی ست مراکش ید بیضاء ز عبادست

فخرالشعرا طالب شاداب ضمیرم

آوازه نطق گهرم گوش بلادست(70)

و جای دیگر گفته

خضر همت طلبد از دل آواره ما

مهر در یوزه کند نور زسیاره ما

شگفته باد گلستان معنی طالب

کزدست روی سخن گستران ایران سرخ(71)

و جای دیگر طالبِ آملی خود را پیمبر سخن و سنای و خاقانی را
امت خودش خوانده.

پیمبر منم معجزات سخن را

سنای و خاقانی از امتانم

کلیم الله دانشم بی تکلف

کلام الله نطق نازل نشانم (72)

(28) قآنی- مرزا حبیب متخلص به قآنی درسال 1251 هجری در
شیراز تولد یافته و یک کتاب بنام "پریشان" به طرز کتاب سعدی
"گلستان" نوشته بود. همه اشعار سوای چند خود نوشت قآنی بود
چنانکه خود گفته:

نیست در عاریت هیچ کس

خاص منست آنچه دروهست و بس

جز دو سه بیٹی ز عرب و ز عجم

کامده جاری بزبان قلم(73)

(29) غالب- مرزا غالب دهلوی در هر دو زبان فارسی و اردو دسترش داشت. شاعر خیلی معروف و مشهور بوده کلام او باعتبار گوناگون خصایل پرهست. نزد غالب هم اشعار تعلی و مدح خود و خود پسندی یافته شده، مثلاً یکجا گفته است که من از یادگار نظامی گنجوی و خاقانی هستم و دلی از زمین بگنجه و شروان برابر است:

امروز من نظامی و خاقانی ام بدهر

دلی زمن بگنجه و شروان برابرست(74)

و جای دیگر گفته

عیار فطرت پیشینیان ز ما خیزد

صفای باده ازین درد تهنه نشین پیدااست

توای که محو سخن گستران پیشینی

مباش منکر غالب که در زمانه تست(75)

و این اشعار تعلی گفته

بیاورید گر اینجا بود زبان دانی

غریب شهر سخن های گفتنی دارد

دم از ریاست دلی نمی زنم غالب

منم ز خاک نشینان آن دیاریکی(76)

فصل سوم

تعلی و خود پسندی در شعر عرفی شیرازی

فصل سوم

تعلی و خود پسندی در شعر عرفی شیرازی

در میان شعرای و هند و ایران عرفی شیرازی یک شاعر توانا و برجسته محسوب می شود. پس از مطالعه اشعار وی بر می آید که وی خودش را دربرابر شعرای فارسی برتر و بزرگ می گرداند. در دیوانش اشعار از قبیل تعلی و خود پسندی حتی مملوان مطالب کبر و غرور و فخر و مباحثات فراوان بنظر می رسد. اشعار تعلی و خود پسندی که وی سروده از علونفس، حسب و نسب، قدرت کلام، برتری بر بزرگان شعر و ادب و در جواب معاصرین حاسدان می باشد.

اینجا از اقسام گونا گونا اقسام تعلی وی مورد بحث قرار می گیرد: 1. تعلی و خود پسندی در علو نفس: استغناى طبع و عزت نفس یکی از خصایص بارز عرفی است، در آثار شعراء عهد صفوی به خصوص پیروان سبک هندی علو همت و عزت نفس و خودی کمتر یافته شده به کسی سرفرود بیاورند و به احتمال قومی رسوخ و غلبه این فکر شکست در دربار صفویه رواج آن در بین مردم بوده است. به اصطلاح ممنوع الهام شاعر محرومیت و ناکامی ها شده که جاه و منصب خود را از بوسه زدن به رکاب فرمانروایان قهار و جبار برقت عواطف و عزت نفس داده است:

گرمرد همتی ز مروت نشان مخوان صدجا شهید شو، دیت از دشمنان مخواه
شریان زیوست برکش و در کام تیغ نه لب را گلو بگیر و ز قاتل امان مخواه (1)

تاخون دل توان خورد ای تشنه کرامت نزدیک لب میاور آب زلال مردم
همت ز خویشتن جو نز با یزید و شبلی نتوان گرفت پرواز هرگز به بال مردم (2)

در حقیقت هیچ شاعر به را این مرتبه و منزلت در حالت
پادشاهان زمان و اکابر دوران به هم نرسیده بود که به عرفی به هم
رسید. چنانکه می در زمان حضوری دربار کورنش ایام و تسلیم
پیش صاحب خود نمی کرد و به هر طرزی و روشی که
میخواست در مجالس می نشست و اهل عالم تقدیم او را قبول می
نموده اند و از زخارف دینوی به دولت این سرور صاحب همثان
بی نیاز بوده. اگر ایراد انعام و احسان وصله و تربیتی که آن
سخندان از این عالی جاه یافت، کرده شود، زبان و بیان دیگر باید
و تصنیفی علیحده شاید انشاء کرد. به مجرد اختصار اولی است. او
نیز در متمادی عمر خود به شکر احسان ایشان به غیر از مدّاحی و
خدمت آن جناب به امری دیگر نپرداخت و اکثر دیوان این فصاحت
شعار به مدح این سزا وار مدحت است:

من مدح گرم لیک نه هر جائی و طامع

گردن ننه مننت هر بذل و کرم را

دستان نزنند بلبل من برگل هر شاخ

باید گل خورشید مر این صوت و نغم را

یک منعم و یک نعمت و یک منت و یک شکر

صد شکر که تقدیر چنین رانده قلم را

گر جاهلی آوازه دهد این چه ترانه است

حاجت ببر از پیش به بسیار و چه کم را

گویم که برو، ژاژ مخا، باد میما

این پایه مسلم نبود حاتم و جم را

سلطان و گدا در طلب جامه و نان اند

تا باز بگیرند جسد را و شکم را

ممکن هنرش چیست، زیک در طلبیدن

عیش چه، بهر در شدن ایثار نعم را

یارب مده این عیب که زحمت ندهم باز

در زیور این زشت بر اهین حکم را(3)

شکر طالع کند و چون نبود شکر گزار

آن یک اندیش که چشمش به توافقت اول

صله نپذیر و این حسن طلب شماری

خود تودانی که چهار کرده به امید و امل

او که پروانه قدر است نسوزد زین نار

او که عمّامه عرش است نیفتد به وحل(4)

صله برهان گدائی و ستایشگر توست

بر ثنا گشترت این آیه مبادا منزل

آنچه دادی و دهی گرچه بمعنی صله است

صله دوستیش باد نه مدح و نه غزل(5)

اغلب شعران زبان خودشان را برای صلوات و انعامات می

کشانید ولی عرفی این روش را ستودنی نمی گرداند می گوید:

بیا بملک قناعت که درد سر نه کشی

ز قصه ها که به همت فروش طی بستند

کفران نعمت گله مندان بی ادب

در کیش من زشکر گدایا نه بهترست(6)

این امر هم به تحقیق روشن شده است که عرفی وقتیکه تنگ

دست گردید بمدح سرائی شاهان و سلاطین اشعار می سرود ولی

این چیزها او را افسرده می کنند:

چنانکه می گوید:

کشادم دام بر کنجشک و شادم یاد آن همت

که گر سیمرغ می آمد بدام، آزاد می کردم

بساطی کانندر و طرح دو عالم می توان کردن

بدست آورده ام اندازه ویر کار می باید

گرفتمان که بهشتم دهندبی طاعت

قبول کردن و رفتن نه شرط انصاف ست

وقت عرفی خوش که نکشو دند اگر در بر رخس

برد نکشوده ساکن شد در دیگر نه زد(7)

عرفی در اظهار عواطف عاشقانه هم از تعلی و خود پسندی

گریز نمی کند و جای بجای شیوه تعلی را بکار می برد:

من ازین درد گران مایه چه لذت یابم

که به اندازه آن صبر و ثباتم دادند

قصیده ای که در مدح شهزاده سلیم گفته درین با وجود آنکه

محل خودستائی نبود، ولی از علو نفس سخن می سراید:

خدايگانا گويم به مدح خویش دو بیت

کزین نیارد پرهیز کرد طبع سلیم(8)

فخریه نگاری را در شعر یک شیوه خاص قرار داده شده

است، درین شیوه هیچکس همتامی عرفی نیست وی به طرز

جدید شعر فخریه سرود این گونه شو باندازه ای و از پر جوش و جنبش اند که وی از خود بیرون به نظر می آید , تا حدی که وی در یک قصیده به خطاب ممدوح به عیب جوی روی می پردازد:

داد یک شهر ز عرفی بستان کین مغرور

کبرو نازش نه باندازه قدر است و محل

نیم تحسین مکنن ارگوید صد بیت بلند

که دماغش شده از حسن طبیعت مختل (9)

از نمونه دیگر از علو پسندی و تعلی عرفی این هم ذکر نمده اند که عرفی در دربار اکبر که کسی جرأت نمی کرد که خودش را تعریف کرد. عرفی آنجا هم از علو نفس صبر نمی کند و خود ستائی می پردازد:

شهابه بزم تو چون این قصیده بر خوانم

که ملک نظم ز فیضش گرفته است نظام

سزد بجا یزه با جیب بر گهر گردون

بدوشم افگند این جامعه زمرد فام

(10)

پس از وفات حکیم ابا لفتح عرفی در دربار خانخانان داخل
شد و به علاوه خاندان شاهی به آستانه هیچ کس را سر تسلیم خم
نکرد چنانکه خود یا تفخر می گوید

یک منعم و یک نعمت و یک منت و یک شکر

صد شکر که تقدیر چنین رانده قلم را (11)

این رباعی را در وقت دحلت خود گفته از آن علو نفس ظاهر
میشود.

عرفی دم نزعت و همان مستی تو

آخر به چه ما یه بار بستی تو

فرداست که دوست نقد فردوس بکف

جویای متاع است و تهی دستیر تو (12)

2. تعلی در حسب و نسب

عرفی درباره تعریف از حسب و نسب بسیار اشعار گفته
است و در اینگونه شو از بزرگی و عظمت جد و آباء خود عقیده
را سخ و محکمی را ابراز کرده است عرفی پدرش را از
شخصیتهای معروف شیراز می گرداند و در غالب ابیات خود باین
جانب اشاره می کند:

این جوهرذات از شرف نسبت آباست

سوده ست به ابر این در اگر چه سریم را

تا گوهر آدم نسیم باز ناستد

ز آبای خود ار بشمرم اصحاب کرم را (13)

در یکی از مدایح خود خطاب به میرابولفتح می گوید:

بهر اصل و نسب خویش نویسد بیرون

هر چه خوانده ز نسب نامه ارباب دول

دارد از عزت اصل گهر و ذلت شعر

پای در تحت ثری دست در آغوش ز حل

عزت او نه شهیدیت که حشرش باشد

ورنه بگریستمی از ستم مدح و غزل

اگر اونامزد ننگ شد از ذلت شعر

شعر از عزت او نیک بر آمد ز ذلل (14)

3. تعلی در استعداد کلام و زور بیان و علم گوناگون

عرفی در عنوان جوانی برسرین اشعا مهارت تامه بدست

آورده بود. لاه همین دلیل وی خود را استاد زبان فارسی می گردانید

و برقادرالکلامی و زور بیان خود افتخار می ورزید. از کلام عرفی بر می آید که در علوم عقلیه مهارت کامل داشته و بر افکار حکیمانه خود ناز می کرده چنانکه خود می گوید:

زهر هنر که زخم لاف امتحان شرط است

بیازمای و مکن پیش از امتحان انکار

بلی کلیمم و کاذب نیوتم کو، نیل

بلی خلیلم و ناپخته دعوتم، کونار

(15)

همانطور که عرفی برای حسب و نسب خود امتیازی خاص قائل است و درباره این جابجا در کلام خود ستوده است همین طور در زمینه سخن هم مزیت های مخصوص می دانست. به طوری که همه شعرا و گویندگان همد و ره او این حقیقت را تصدیق و تأیید می کونند حتی فیضی که ملک الشعرا دربار و سخن شناس توانا بود. طرز جدید و ابتکار عرفی را قبول کرده است. و در مکاتبات خود مکرراز او نسبت به وسعت فکر و قدرت ایجاد می ستود و

معتقد این رای بود. چنانکه در یک رساله نسبت به عرفی می نویسد:

"از یاران دساز و غمخواران همراز که دل از صحبت او آب می خورد، مولانا عرفی شیرازی ست که درین نو روز به قدوم خود بر خاک نشینان این دیار منت نهاده اند به حق دوستی که ازین عظیم تر سو گندی نمی داند که به بلندی و وفور قدرت، و ایجاد معانی، او چاشنی الفاظ و سرعت فکر و دقت نظر فقیر کسی را چون او ندیده و نشنیده و از تهذیب اخلاق چه گوید که در خاکی نهاد شیراز ذاتی می باشد نه کسبی، چند بیت از ایشان بالفعل حاضر بود در حاشیه این صحیفه نوشته آمد."¹

عبدالقادر بدایونی می نویسد که کلام عرفی عجب طالعی دارند که هیچ کوچه و بازار نیست که کتاب فروشان دیوان او را در سر راه گرفته نایستند و عراقیان و هندوستانیان نیز به تبرک می خرند"²

شیخ ابوالفضل برادر فیضی در دو کتاب تاریخ "ائین اکبری" و "ائین نامه" با این که نیش های زهر آگینی باو میزند باز نمی

1

2

تواند قدرت و توانائی عرفی را در شعر و سخن کتمان کند³
نظیری نیشاپوری که از سخن سرایان مسلم است و قدرت او را در
قصیده همسنگ انوری گرفته اند در استقبال یکی از قصاید عرفی
شکست خورده و در پایان بعد از عجز و اقرار به توانائی خود را
به پیروی از او ملزم می کند:

بطرز وی دو سه بیتی دگر ادا سازم- که بهر دعوی او قاطع
است برهانی

غرور عرفی هیچگاه توأم باخود پسندیهای جاهلانه نیست
غرور او متکی به هنر اوست همانطور که این شیوه بین اکثر
شعرای ما قبل و مابعد او جاری بوده است معمولاً مردم در زندگی
روز مره به اخلاق و عادات مختلفی برخورد می کنند و به نظی
می رسد که آدمهای فهمیده ای که کمی جرئت و شهامت دارند هیچ
وقت زیر بار تحمیل کسی نمی روند و حتی الامکان حرف غلطی
را تصدیق نمی کنند.

می گویند که چون عرفی در شیراز به سن رشد و تمیز رسید
به سرودن شعر پرداخت و با مولانا غیرتی و سایر شعرای شعر
سرودن آغاز کرد مستعدان اعتباری تمام از او گرفتند و خود را در

اقسام شعر یگانه نه و ممتاز می دانست ابیات او که در قصیده ای در
مدح ابن و الا جاه گفته شاهد این معنی است:

روح الله ز اعجاز نفس جان ده شان باش	تامن قلم اندازم و گیرند قلم را
اول ره این نظم خود ایشان بسپردند	پس باز نمودیم بهم منزل هم را
بالله که نه لاف و نه گزاف صدق است	حاسد بود آن کوشمرد کذب قسم را
تا گوهر آدم نسیم باز ناستند	ز آبای خودار بشمرم اصحاب کرم را
اقبال سکندر به جهانگیری نظم	برداشت به يك دست قلم را و علم را
نوبت بمن افتاد ، بگویند که دوران	آریشی از نو بکند مسند جم را

(16)

شهرت کلام عرفی در همه جا رسید و او طوری ابداع
معالبی نمود که مخزن گوش جهانیان را خیره کرد. اهل عراق و
فارس و خراسان شیراز و ترکستان و هندوستان و اقصای بلاد عالم
با فصاحت کلام و تازه گویی و ندرت سخن او قایل و معترف گشتند
و اشعار او را بر امثال و اقران او ترجیح نهادند و کس یکتائی و
بی مثل در زمان خود به دولت مداحی این سخن شناس نکته دان زد
وی از غایت علو فطرت و نهایت بلندی طبیعت و قادر الکلامی
هیچ کس را شاعر نمی دانسته این معنی ازین ابیاتش ظاهر می
شود.

زبس که لعل فشاندم به نزد اهل قیاس

یکیست نسبت شیرازی و بدخشانی

کنونکه یافت چو من سرمه سای در شیراز

خرد ز دیده کشد سرمه صفاهانی

ببین که تافته ابریشمش چه خامی یافت

ز تاب اطلس من شعر باف شروانی

زمانه بین که مرا جلوه داد تا از رشک

به داغهای پس از مرگ سوخت خاقانی

گرفته روی زمین جمله آفتاب صفت

بعون تیغ زبان شهرتم به آسانی

بخند ای در و دیوار روزگار خراب

که بر زمانه زدم تکیه سلیمانی

ز همعنانی طبعم به شاعر شروان

بعهد کودکیم فارس کرده شروانی(17)

گرانقدر اشعار عرفی که تعدادی آن ابیات حدوداً شش

هزار ابیات هستند چون تلف شده وی بر این تأسف می خورد. وی

در این موقع هم از روشن تعلی و خود پسندی را بکار می برد و
قیمت ارزش را آن زاویه خوار بیان می نماید:

عمر در شعر بسر برده و در باخته ام

عمر در باخته را بارد گر باخته ام

العطش می زند از تشنه لبی هر مویم

که قدح های پر از خون جگر باخته ام

شاید از تلخ کشم ناله زحرمان سخن

طوطی گرسنه ام، تنگ شکر باخته ام

رصد شرع هنر چون نشود محو که من

شش هزار آیت احکام هنر باخته ام

ساقی مصطبه نطقم وی ریخته ام

طایر باغچه قدسم و پر باخته ام

کشوری کش طرف کوچه دو هفت اقلیم است

بهر ویرانه دهی زیر و زیر باخته ام

گفته گر شد ز کفم شکر که نا گفته بجاست

از دو صد گنج یکی مشت گهر باخته ام

صد مصیبت که در هر سخنم مدغم بود

گریه و ناله بسی شام و سحر باخته ام

(18)

عرفی با استادان زبان فارسی مثل وحشی با فقی
و غیرتی به بحث مباحثه شاعرانه می پرداخت و بدین ترتیب او
توانسته قدرت و توانائی خود را در طبع آزمائی هر چه بیشتر به
معرضی ننماش می گذاشت. بع علاوه او از هوش و استعداد علمی
خوبی بر خور دار بوده و خط نسخ، خوب می نوشت و در موسیقی
و ادوار هم به قدر وسع دخالت داشت و در اشعار زیر خودش به
این طرف اشاره کرده و خودش را ستایش کرده است.

فغان زخامه عرفی که کمترین ظفرش

شکست خامه مانی و کلک یا قوتش

خراب زمزمه تازه توام عرفی

که عقل ازین نفس تازه مست می گردد

خراب معرفت عرفیم که هر سخنش

به شهر قدس ادیب عقول می گردد

نامه ام داده نشان از چمن گلشن وحی

خامه ام کرده زبان در دهن شاهد راز

(19)

خجل مباش که منهم ز خجلتم آزاد

هم از خوشابی و غلطانیت گوهر را

نمی تواند بر سطح مستوی استاد (21)

4. برتری در برابر بزرگان شعر و ادب:

یکی از مختصات تعلی و خودستائی و غرور زیاد از حد اوست که وی تمام شعرای گذشته و حتی فصحای عرب را در مقابل خود کوچک شمرده است. شبلی نعمانی در "شعرالعجم" ازین نمی توان انکار کند که عرفی از حد زیاد مغرور و خودستا بود و او استادهای سلف را در مقابل خود احقر و کمتر می داند: مطالبی که مولانا شبلی نعمانی اظهار کرده از اشعار زیر هم واضح میشود.

انصاف بده بو الفرج و انوری امروز

بهر چه غنیمت نشمارند عدم را

روح الله ز اعجاز نفس جان ده شان باد

تا من قلم اندازم و گیرند قلم را

نازش سعدی به مشت خاک شیراز از چه بود (22)

گر نبود آگه که گردد دانست باشد مولد وماوای من

دم عیسی تمنا داشت خاقانی که برخیزد

به امداد صبا این که فرستادم بشر دانش

در کندی شمشیر زبان قاتل سیفم

در پرده اندیشه خرد پوش ظهیرم

از اوج سخن بهر فرود آمدن طبع

برداشتم این نغمه که اعشی و جریرم

اول ره این نظم خود ایشان بسپردند

پس باز نمودیم بهم منزل هم را

بالله که نه لاف و نه گزاف، آیه صدق ست.

حاسد بود آن کو شمرد کذب قسم را

اقبال سکندر به جهانگیری نظم

برداشت به یک دست قلم را و علم را

نوبت بمن افتاد بگویند که دوران

آرایشی از نو بکند مسند جم را (23)

عرفی در عقایدی که اساتید بزرگ سخن را در مقابل

قدرت خود کوچک دانسته در انشاء سخن قصد تحقیر و استخفافی

نداشته بلکه تلویحاً مقام ادبی آنها را ستوده است چون قرینه عظمت

خود را در قیاس با آنها فرض کرده و این تحقیر نیست بلکه به
بزرگی و عظمت آنها اقرار ضمنی است

بعضی از ناقدین این را برحسادت و سعایت وی محمول می
کنند. چونکه شعرای معاصرین عرفی از او کینه و حسد می داشتند
بنا بر این عرفی مکرر از شعرای همسلک و معاصرین شکایت می
کنند و خودش را از حاسدان خودش برتر و عظیم ترمی گرداند:

یوسف نفس مرا ز آسیب اخوان دور دار

کین حسودان مروت سو زبا این بیگناه

با فریب غول همرازاند در راه سلوک

با فساد گرگ انبا زاند در نزدیک چاه

(24)

حسادت و کینه توزی معاندان عرفی تادم بستر مرگ بوده. زنبص
جستم از بس هوا تموج یافت

زنبص موجی نتوان شناختن محور گرفته

مالک دوزخ بدست قارو ده

که بهر دوزخیان شر بتی بر بسقر

نرفته یک سر مودرد و بر سر بالین

ز نسخه های اطبا نها ده صد دفتر

باز آنها را شناخته و می گوید:

یکی بریش کشد درست و کج کند گردن

که روزگار وفا با ککه کرد جان پدر

یکی بزمی آواز و گفتگوی حزین

کند شروع و کشد آستین بدیده تر

یکی بیچرب زبانی سخن طراز شود.

که ای وفات تو تاریخ فوت اهل هنر

تا در پایان که می خواهد از آنها انتقام بگیر:

خدای عزو جل صحت از دهد بینند

که این منافقان را چه آورم بر سر (25)

ظاهر است که دیگر در این حالت کبر و غرور درکار نبوده ولی از آنجائی که این منافقان او را سد منافع و مانع پیشرفت چاپلوسانه خود می دانستند حتی عیادت آنها هم جنبه طعن و ملامت داشته است و عجیب است که عرفی با همان حال ملتهب و کشنده مناعت خود را حفظ کرد. و غرض آنها را درک کرده است.

حواشی

- 56 تذكرة مجمع الخواص مطبوعة چاپ خانه أختر تبريز 1327 هـ
57 ميخانه چاپ تهران صفحه 215
58 نظم گزيده صفحه 112 در كتاب خانه مولانا آزاد دانش گاه على
گره
59 عرفات العاشقين مخطوطه كتاب خانه خدابخش پٹنه
60 عبد الباقي نهاوندي المآثر الرحيمي صفحه 127
61 عبد الباقي نهاوند المآثر الرحيمي صفحه 128

حواشی نمبر 2

1 تاریخ ادبیات ایران, شفق رضا زاده صفحه 41

42	2
53	3
50	4
97	5
99	6
92	7
99	8
92	9
92	10
97	11
68	12
68	13
69	14
69	15
74	16
123	17
138	18
140	19
146	20
146	21
150	22
150	23
148	24
150	25
150	26
155	27
155	28
157	29
170-171	30

176	31
189	32
181	33
181	34
182	35
186	36
196	37
196	38
196	39
196	40
199	41
201	42
201	43
201	44
201-202	45
206-207	46
207	47
211	48
220	49
224	50
227	51
230	52
251	53
251	54
263	55
284	56
285	57
293	58
300	59
301	60
307	61
308	62

309	63
319	64
320	65
347	66
347	67
347	68
347	69
35	70
	71
	72
155	73
157	74
157	75
157	76
163	77
258	78
258	79
286	80
286	81
287	82

حواشی 3

1 دیوان عرفی شیرازی جلد دوم صفحه 341	
2 342	
3 جلد اول صفحه 720	
4 جلد دوم 23	
5 و 232	
6 اول 452	
7 568	
8 دوم 264	
9 229	
10 293	
11 23	
12 11	
13 229	
14 220	
15 230	
16 231	
17 487	
18 22	
19 12	
20 383	
21 384	
22 385	
23 اول 776-777	
24 اول 93	
25 310	
26 255-256	
27 340	
28 487	

نتیجہ گیری

نتیجه گیری

جلال الدین محمد عرفی شیرازی یکی برجسته ترین شعرای فارسی محسوب میشود وی در سال 963 هجری در شیراز به دنیا آمد. پدرش در شیراز به کارهای دولتی مشغول و مردی متمکن بود. عرفی در زادگاه خود به تحصیل پرداخت و بعداً شعر گوئی شروع کرد و با مستعدان سیراز و دیگران مثل وحشی بافقی به بحث و مباحثه شاعرانه می پرداخت و قدرت و توانائی خود را در طبع آزمائی کرد. و هوش و استعداد علمی خوبی برخوردار بوده و خط نسخ خوب می نوشت و در موسیقی و احوار مهارت ها کسب کرد. و در علوم عقليه مهارت کامل بدست آورد.

در ایام جوانی مسافرت به هند کرد اول به دکن رسید و بعداً در سن 19 ربیع الاول 993 (مطابق 10 مارس 1585 عیسوی) به فتح پور سیکری رسید. اینجا باز فیضی آشنا شد. و بعداً به حکیم ابوالفتح ربطی پیدا کرد. طبق توصیه حکیم ابوالفتح عرفی قصایدی در مدح عبدالرحیم خانخانان گفت. نیز با شعرا و فضلالی فارسی زبان معاشرت نمود و نفوذ و نام پیدا کرد و آخر بمجلس اکبر شاه که مجمع شعراء و فضلا بود بار یافت. قصاید و غزلیات و قطعات عرفی معروف و مخصوصاً در هند و ترکیه مورد تحسین و تقدیر واقع شد.

از کارهای مهمی او دیوان و قصاید و غزلیات، مثنوی به نام مجمع الافکار به تقلید از مخزن الاسرار نظامی گنجوی و مثنوی دیگر به نام خسرو و شیرین به تقلید از نظامی و رساله‌ی منثور به نام رساله‌ی نفسیه در مسایل صوفیانه است. عرفی در سال 99 هجری بمطابق 1591 عیسوی در لاهور وفات یافت.

عرفی شیرازی در شعر گویی نام پیدا کرده بود. وی در اشعار خودش جای بجای بر شعر گوئی افتخار می ورزد این روش قبل از عرفی هم وجود داشت. مثلاً: عباس مروی که از او بیتها نقل می شود که از آن تعلی و خود پسندی ظاهر است در اشعار رودکی سمرقندی هم تعلی و خود پسندی بنظر می رسد. و در اشعار معمر گرگانی هم این چیزها دید شده که با رودکی خودش را مقایسه می کند:

اگر بدولت با رودکی نه همسانم

عجب مکن سخن از رودکی نه کم دانم

فردوسی هم تعلی و خود پسندی را بکار می برد.

بسی رنج بردم درین سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی

فرخی هم آثار خود را ستایشی کرده است. (26)

از شیخ عطار هم درین ضمن شعر وارد شده است

ناصر خسرو نیز در مدح کثرت تألیف خود گفته

منگر بدین ضعیف تنم زانکه در سخن

زین چرخ پرستاره فزونست اثر مرا

(27)

مسعود سعد هم به مدح اجدادش زبان گشوده

اگر رئیس نه ام یا عمید زاده نیم

ستوده نسبت و اصلم زدودل فضلا است

(28)

انوری هم به قدرت در علوم حکمت و منطق و ریاضی و

نجوم ستوده است. خاقانی هم جا بجا اشعار تعلی و خود پسندی را

بمیان آورده است.

سعدی شیرازی هم زبانو بیان بدیع و فصیح و پر از بلاغت

را اینطور ستوده است:

هفت کشور نمی کند امروز بیمقالات سعدی انجمنی

(29)

حافظ شیرازی هم به این ضمن اشعار گفته است. فیض هم بر

خسرو خود را برتر ثابت کرده است.

بود اگر در هند خسرو طوطی شکر شکن

حالیا من در سخن گوئی ازوشیرین ترم

(30)

طالب آملی خودش را پیمبر سخن و سنائی و خاقانی را امت

خودش خوانند:

پیمبر منم معجزات سخن را سنای و خاقانی از امتانم

کلیم الله دانشم بی تکلف کلام الله نطق نازل نشانم

(31)

همین طور شعرای بیشمار جای تعجب آورست که و ادباء

هستند که در کلامشان تعلق و خود پسندی موجوداست. عرفی

شیرازی هم در تتبع متقدمین خود پرداخته است:

تعلق و خود پسندی عرفی چند نوع دارد.

وی بعضی از اوقات برحسب و نسب خودش افتخار می

ورزد و بسیاری از مقاومت از علو نفس خودش سخن می سراید.

وی بر قدرت کلام خود هم ناز می کند. بسیاری از اشعار از این

قبیل هستند. برتری بر بزرگان شعر و ادب و به جواب معاصرین

حاسدان شعر سرود که به این نکته اشارت می کشد. وی در جای

از علو نفسی خودش باین طور سخن میر سراید:

داد یک شهر ز عرفی بستان کین مغرور

کبر و نازش به اندازه قدر است و محل

نیم تحسین مکن از گوید صد بیت بلند

که دماغش شده از حسن طبیعت مختل

(32)

اشعار ی و ر درباره حسب و نسب خودش سروده چند تا از

آن این طور است.

این جوهر ذات از شرف نسبت آباست

سو دست به ابر این در اگرچه سریم را

تا گوهر آدم نسیم باز ناستد

زآبای خود از بشمرم اصحاب کرم را

(33)

عرفی بعضی اوقات بر قدرت کلامی خودش افتخار ورزیده است.

و این را مایه اصل خودش گردانیده است مثلاً: این ابیات:

بسم الله ز اعجاز سخن جان ده بشان باش

تامنی قلم اندازم و گیرند قلم را

از قبیل سربر برتری بزرگا شعر و ادب اشعار هم می سراید که از
آن:

از اوج سخن بهر فرود آمدن طبع

برداشتم این نغمه که اعشی و جریرم

در ضمن حاسدان معاصرین هم اشعار کبر و غرور آورده

است که از ان :

یوسف نفس مرا از آسیب اخوان باز دار

کین حسو دان مروت سوز با این بیگناه

(34)

ولی درحقیقت بعضی تعلی عرفی در برابر بزرگان و اساتید
بزرگ سخن را در مقابل قدرت خود کمتر و کوچک شمرده، این
بربنای قصد تحقیر و استخفافی نیست بلکه تلویحاً مقام ادبی آنها را
ستوده است.

منابع و ماخذ

منابع و مأخذ

- 1 أحمد، خواجه نظام الدين، طبقات أكبری، جلد دوم، مطبوعه ایشیاتک سوسائتی کلکتہ
- 2 أفشار، صادق، تذكرة مجمع الخواص مطبوعه چاپ خانه اختر تبریز 1327هـ
- 3 أنصاری، پرفسور محمد ولی الحق، کلیات عرفی شیرازی، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانش گاه تهران 1378هـ
- 4 أوحدي، تقی، عرفات العاشقین، مخطوطه کتابخانه خدابخش، پتنه
- 5 بدایونی، عبدالقادر، منتخب التواریخ، جلد سوم مطبوعه ایشیاتک سوسائتی کلکتہ
- 6 تبریزی، محمد صادق ناظم، نظم گزیده، نسخه خطی در کتابخانه مولانا آزاد، دانش گاه علی گره
- 7 دهخدا، لغت نامه دهخدا ناشر لغت نامه دهخدا، مطبوعه تهران 1365م
- 8 رازی، أمین أحمد، هفت أقليم، الأقليم الثالثة، مطبوعه ایشیاتک سوسائتی کلکتہ
- 9 سبحانی، دکتر توفیق، تاریخ ادبیات ایران، تهران 1386 م
- 10 سرخوش، محمد افضل، کلمه الشعراء در این کتاب درباره شعراء ایرانی در دور جهانگیر، شاهجهان وعالمگیر، ذکر شده یازدهم هجری.
- 11 شفق، رضا زاده، تاریخ ادبیات ایران، تهران 1936 م
- 12 صادق، محمد، طبقات شاهجهانی، سن یازدهم هجری.
- 13 علامی، ابوالفضل، آئین أكبری، مطبوعه مطبع اسماعیل، دهلی
- 14 علامی ابوالفضل، أكبرنامه جلد سوم، مطبوعه مطبعة نول کشور لکهنو
- 15 فخر الزمانی، عبدالنبي، میخانه، چاپ تهران 1369 هـ
- 16 قزوینی، علاءالدوله کافی، نفائس المعاصر نسخه علی گره

- 17 کاشی، تقی الدین، خلاصة الأشعار، نسخه انديا آفس (نمره
668=10503112)
- 18 ناتہ، پندت شيام، ديوان عرفی شیرازی ناشر، نول کشور
کانپور
- 19 مرزا، مقبول بیگ بدخشانی، ادب نامہ، ایران جلد دوم
یونیورسری بکدیو لاهور
- 20 مشرا، ایم دی، مجموعہ قصیدة عرفی، لکھنو، صیغا بکدیو
- 21 نعمانی، علامہ شبلی، شعر العجم، جلد سوم دارالمصنفین
شبلی اکیدمی اعظم گرہ، یوپی
- 22 وجدی، جواہری، ديوان أشعار عرفی شیرازی، ناشر مکتبہ
سنائی طبعة سوم 1369ھ
- 23 یار، احسان فارسی شاعری در دور تیموریہ و صفویہ
کیمبرج یونیورسٹی پریس 1986م

اردو مأخذ

- 1 امام، دکتور منظر، چکیده شعر فارسی، مظفر پور 1991م
- 2 نبی ہادی، مغلون کے ملك الشعراء، ناشر شبستان شاہ گنج
الہ آباد (یوپی) مطبعہ اسرار کریمی پریس الہ آباد سال
1978م

Sublimity and Egotism in Urfi's Poetry

(Talli wo Khud Pasandi Dar Sher-e Urfi Shirazi)

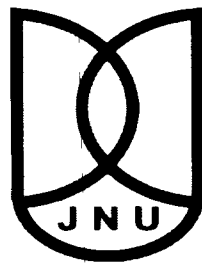
DISSERTATION

Submitted to Jawaharlal Nehru University in partial fulfilment of the requirements for the award of the Degree of

MASTER OF PHILOSOPHY

Submitted by
Md. Aftab Alam

Under the Supervision of
Dr. Akhlaque Ahmad Ansari



**CENTRE FOR PERSIAN AND CENTRAL ASIAN STUDIES
SCHOOL OF LANGUAGE, LITERATURE & CULTURE STUDIES
JAWAHARLAL NEHRU UNIVERSITY
NEW DELHI – 110067
2012**